



قدرت:

یک دید بنیادی

مؤلف: ستیفن لوکس
برگردان: م. نبی هیکل

قدرت:

یک دید بنیادی

مولف: ستیفن لوکس

سال چاپ: ۱۹۷۴

ترجمه: م. نبی هیکل

مطالعات جامعه‌شناسی

این سلسله که زیر نظر انجمن جامعه‌شناسی برتانیه¹ ترتیب گردیده، به هدف بحث مختصر، اما همه‌جانبه علمی بر موضوعات مربوط به جامعه‌شناسی تهیه شده است.

کتاب‌های این سلسله خلاصه‌ی تحقیقات جاری در عرصه‌های گوناگون را عرضه نه مینماید، بلکه تلاش مینماید موضوعاتی مورد مناقشه و بحث را ارزیابی نماید. عناوین این سلسله را میتوان به سه دسته ردیف بندی کرد. (۱) پروبلم‌های انتزاعی تیوری اجتماعی و فلسفه‌ی اجتماعی، (۲) تعبیر‌هایی که تیوریس‌های برجسته‌ی تیوری علمی مطرح کرده‌اند، (۳) موضوعات سوسیولوژی تجربی².

برعلاوه در این سلسله ترجمه مقالات مهم جامعه‌شناسی که تا کنون به زبان انگلیسی ترجمه نشده‌اند، عرضه میگردند. هر کتاب نه تنها سهم اساسی خود را در رابطه به موضوع مربوطه ایفا میکند، بلکه دشواریها را مشخص میسازد و فهرست آثار علمی را برای مطالعه‌ی بیشتر تقدیم مینماید.

پوهنتون کامبریج

انتونی گیدینز

¹ British Sociological Association

² Empirical sociology

اهداء به

Sally

قدرت: یک دید بنیادی

ستیفن لوکیس

استاد جامعه شناسی و سیاست در کالج بالیول،

آکسفورد.

انجمن جامعه شناسی بریتانیا ۱۹۷۴

همه ی حقوق محفوظ اند. هیچنوع تولید مجدد، نسخه برداری
این نشریه بدون اجازه کتبی مجاز نیست. هیچ پرهگراف آن
نمیتواند بدون اجازه کتبی یا کاپی رایت نسخه برداری، دوباره
اولید، دیزاین و ... گردد.

چاپ اول سال ۱۹۷۴ مکمیلان پریس لمیتد.

مطالعات جامعه شناسی

مصصح / ادیتور عمومی: انتونی گیدینز (Anthony Giddens)

مشاوران: T.B.Bottomore, David Lockwood and Ernest

Gellner

آثار چاپ شده در این سلسله:

- جامعه شناسی مارکسیستی

(Tom Bottomore)

- سیاست و جامعه شناسی در تفکرات ماکس ویبر

(Anthony Giddens)

- تخصص و قدرت

(Terence J. Johnson)

- قدرت: یک دید بنیادی

(Steven Lukes)

- تفاهم و عمل در میان طبقات کارگر در کشورهای

غربی

(Micheal Mann)

فهرست مطالب

- پیشگفتار
(۱) مقدمه
(۲) نظر یک بعدی
(۳) نظر دو بعدی
(۴) نظر سه بعدی
(۵) مفهوم قدرت
(۶) قدرت و منافع
(۷) مقایسه ی سه نظر
(۸) دشواریها
(۹) نتیجه گیری
(۱۰) فهرست ماخذ

پیشگفتار مترجم

قدرت: یک دید افراطی، خواننده را با دیدهای متداول علمی در مورد قدرت آشنا میسازد.

ترجمه این اثر با حواشی و یک مقدمه مفصل را مطبعه میوندچند سال قبل طبع نمود. این نسخه ترجمه اثر ستیفن لوکیس را بدون حواشی عرضه مینماید.

تبصره و حواشی بر ترجمه ی دری این اثر به منظور توضیح و سهل سازی مطالب انجام شده بود.

هرچند این اثر بوسیله مترجمان ایرانی نیز ترجمه و چاپ گردیده، به دلایل موجه به زبان دری نیز ترجمه گردید.

برای تعداد زیاد خوانندگان، خواندن یک اثر به زبان مادری سهلتر است در حالیکه ممکن است بتوانند این اثر را به زبان اصلی انگلیسی آن نیز مطالعه نمایند. تلاش برای معادل سازی دلیل و ماموریت مهمی برای علمی سازی زبان و ترجمه این اثر به زبان دری به شمار میرود.

امیدوارم از این طریق خدمتی در جهت انتقال دانش و معادلسازی زبان انجام داده باشم. کار انسانی نمیتواند بدون کاستی باشد یا در حد کمال قرار داشته باشد. بنابراین امیدوارم

به کمک خوانندگان محترم اصلاحات لازمی در متن های
بعدی وارد آیند.

برای ابراز نظر به آدرس زیرین بنویسید:

n.m.heikal@gmail.com

نبی هیکل

پیشگفتار مولف

این کتاب به حیث لکچر برای محصلان بیری بیرن باوم در سورن بن (Sorbonne) اغا زشد بعدآ به سیمینار جامعه شناسی سیاسی تبدیل شد که یکجا با (Roderick Martin) و (Frank Parkin) در آکسفورد دایر کردم. این مقاله مورد جرو بحث ها - عمدتا د رپوهنتون های مونتریال پوهنتون (Mc Gill) در مونتریال و پوهنتون ما سا چوسیت و پوهنتون جدید (Ulster) در (Colerain) کورلیراین قرار گرفت. واز جرو بحث وانتقادات ارزنده (Brian Barry) و (John Goventa) که برخی ازمفکوره های آن را در تحقیقات علمی امتحان میکند، Kenneth Newton, Bertell Ollman, Frank Parkin, Bob Rae, Joseph Raz, Frank Wright, Jose Marabvall, Jakie Lukes, و...مقدم بر همه پیتر باخراخ (Peter Bachrach)، ویلیام کونولی (William Connolly) استفید گردیده است. من بخصوص مدیون پیتر باخراخ هستم. مباحثات شخصی و اجتماعی که در هنگام اقامتش در آکسفورد باوی داشتم یکفرصت غیر عادی بود. تبادل افکار باوی برای من بصورت استثنایی خوشنود کننده و سود مند بود.

مقدمه

این کتاب مختصر، بررسی مقوله قدرت را تقدیم میکند. درین کتاب من از نظری در مورد قدرت جانبداری خواهم کرد (این یک شیوه تشخیصی قدرت است) که هم از نظر تیوریتیکی و هم از نظر سیاسی بنیادی میباشد. نظری که من از آن دفاع خواهم کرد (یا پیشنهاد خواهم کرد) از یکطرف تحلیلی و قابل منازعه است [۱۵] و اجانب دیگر از لحاظ علمی قابل کاربرد میباشد.

سعی خواهم کرد نشانه‌ها را چرا این نظر بر دیدگاه‌های دیگر درین مورد برتری دارد. من به نفع خصلت تحلیلی و جدال-برانگیز این دید، استدلال خواهم کرد و از این دفاع خواهم کرد که این نظر از لحاظ علمی سودمند است، زیرا فرضیه‌ها میتوانند بر اساس این دید فرمولبندی شوند و مثالهایی از این فرضیه‌ها خواهم آورد. در مورد برخی از این مثالها آنقدر فراخواهم رفت که ادعا کنم آنها حقیقت دارند. در جریان استدلال به برخی از مسایل میتودولوژیک، تیوریتیکی و سیاسی تماس گرفته خواهد شد.

حدود رفتار شناسی، نقش ارزشها در توضیح، و روشکار فردگرا/ اندیویدوالیسم میتودولوژیک از زمره مسایل میتودولوژیک اند. موضوعات مربوطه به حدود یا بایس پلورالیسم، ماتحت شعور و منافع واقعی موضوعاتی اند تیوریتیکی. در زمره مسایل سیاسی سه مساله کلیدی یعنی عرصه هایی که رابرت دال (12) در نیو هافن مورد مطالعه قرا داده شامل اند :

(انکشاف دهات، تعلیمات عامه و نامزدي های سیاسی) فقر و روابط نژادی در بالتیمور، و آلودگی هوا. این موضوعات بصورت مستقل مورد ارزیابی قرار نخواهند گرفت بلکه بحیث موضوعات ذیربط به استدلال از آنها استفاده خواهد شد.

استدلال در ذات خود مساله مورد منازعه است. و در واقعیت همین تنازع بخش عمده این قضیه رامیسا زد. استدلال با ارزیابی نظری در مورد قدرت و مفاهیم مربوط به آن آغاز میگردد که ریشه های ژرف تاریخی بخصوص در نظر ماکس ویبر دارد و در سال های ۱۹۶۰ به وسیله ی رابرت دال و پلورالیستان همردیف وي نفوذ بزرگی بردانشمندان سیاسی در امریکا گذاشت.

این نظر به حیث یک دید سرسری و محدود، که به تمجید غیر موجه پلورالیسم امریکایی میانجامد مورد انتقاد قرار گرفت.

این نظر پلورالیزم را چنان معرفی می کند گویا که نیا زمندی های د موکراسی را برآورده میسا زد. نظریه متذکره بخصوص از طرف پیتر باخراخ و مارتین اس بارتس در مقاله معروف و متنفذ آنان زیر نام: دو چهره قدرت (۲) و مقاله دومی (۳) که

بعداً در کتاب آنان به نام: قدرت و فقر (۴) منتشر گردید مورد انتقاد قرار گرفت. انتقاد این دو دانشمند به نوبه خود مورد انتقاد پلورالیستان بخصوص نیلسن پولسبی (۳۰،۳۱) ریموند و لفینگر (۳۷،۳۸) و ریچارد میریلمن (۲۰) قرار گرفت. مگر این انتقاد دفاعیه‌های جالبی مانند فریدریک فری (۱۴) و حد اقل یک کاربرد عینی بینهایت جالب در کتاب ماتئو کرنسن بنام (On the Politics of Air Polution) (۹) نیز گردید.

من استدلال خواهم کرد که دید پلورالیستان به دلیلی که باخراخ و با رتس پیش کرده اند در واقعیت امر نارسا است. رسا تر اما مستلزم انکشاف بیشتر میباشد.

ستراتژی من این خواهد بود که سیماهای مشخصه‌ی این سه دید را در مورد قدرت در سه طرح ارائه نمایم. این سه طرح عبارت اند از: نظر پلورالیستان را دید یک بعدی خواهم نامید. دید ناقد این نظر را من دید دو بعدی نام خواهم نهاد و دید سومی در مورد قدرت را دید سه بعدی خواهم نامید. پس از آن نکات نیرومند و کمزور این سه دید را مورد بحث قرار خواهم داد. سعی خواهم کرد با مثالها نشاندهم که نظر سه بعدی این امکان را میبخشد که روابط قدرت بیشتر ژرف و بیشتر قناعتبخش ارزیابی گردد.

دید یک بعدی

این دید را اکثر به نام دید پلورالیستیک قدرت مینامند. اما این نام گمراه کننده است. هدف دال، پولسی، ولفینگر و دیگران این است که نشان دهند قدرت (آنگونه‌ی که آنان میشناهند) در واقعیت امر به صورت پلورالیستیک، به گونه‌ی مثال در نیو هافن و بصورت کل در سیستم سیاسی در ایالات متحده امریکا، تقسیم گردیده است.

صحبت از (دید پلورالیستی) از (برخورد پلورالیستیک) به قدرت یا (میتدولوژی پلورالیستی) به معنی این است که نتیجه گیری‌های پلورالیستان از پیش در مفاهیم، برخورد و میتد آنان جا دارند. من فکر میکنم که این مفاهیم در یکتعداد موارد به نتایج غیر پلورالیستیک میتوانند بیانجامند. به گونه‌ی مثال بر اساس نظر آنان در مورد قدرت و میتدولوژی تشخیص قدرت (تعیین جایگاه قدرت در تصمیمگیری، در مواردی که تصادم قابل نظارت وجود دارد) رویرت مککینزی به این نتیجه میرسد که قدرت در دو حزب عمده‌ی سیاسی بر تانیه ساختار هرمی دارد [۱۹] و بر بنیاد یک دید دیگر و میتدولوژی دیگر، سامویل بیر به این نتیجه میرسد که در رابطه با حزب کار،

قدرت ساختار هرمی ندارد. نظر قبلی حاوی نتیجه گیری ایلیتیست است وقتی در ساختار تصمیم‌گیری ایلیتیست مورد تطبیق قرار داده شود و نتیجه گیری پلورالیستیک می‌باشد، هرگاه در رابطه با ساختارهای تصمیم‌گیری پلورالیستیک مورد تطبیق قرار داده شود.

در تلاش تشخیص، من سیماهای مشخصه آن را مستقل از نتایج پلورالیستیک، که معمولاً به آنها منتهی می‌گردند، تشخیص خواهم داد.

دال در آغاز مقاله ی خود زیر عنوان: مقوله قدرت، مفکوره خود را در مورد قدرت چنین بیان میکند:

الف بر (ب) اعمال قدرت مینماید، هرگاه (الف)، (ب) را به آنچه وادارد که در غیر آن انجام نخواهد داد [۱۰]، در صفحه (۸۰) اندکی بعد در همان مقاله نظر خود را با اندک تغییر در مورد رابطه قدرت چنین بیان میکند:

'to involve a successful attempt by A to get a to do

something he would not otherwise do' [7].

'...to the extent that he gets B to do something....'

چنان به نظر میرسد که بیان اول به توانمندی و قابلیت (الف) اشاره میکند. در حالیکه دومی از تلاش موفقانه سخن می‌گوید- این بدون شک عبارت است از تفاوت میان قدرت با لقه و قدرت با لفل، تفاوت بین داشتن آن و اعمال آن. اعمال قدرت از نگاه دید یک بعدی قدرت موضوع مرکزی می‌باشد. روش دال در کتاب (Who Governs?) اینست که دریابد

کدام یک از شرکت-کنندگان ابتکار ی انجام داده که ابتکار دیگران را ویتو کرده یا بدیل هایی را پیشنهاد نموده اند که رد گردیدند. این اعمال بعدا به مثابه (موفقیتهای یا شکستها) ی فردی عنوان گردیدند. شرکت گندگانی که موفقیتهای بیشتر را بدست آورده اند به عنوان متنفذ ترین شناخته میشوند ([۱۲]).
به گونه خلاصه، آنگونه که پولسبی مینویسد:

'In the pluralist approach...an attempt is made to study specific outcome in order to determine who actually prevails in community decision making' ({30} page.113).

در برخورد پلورلیستیک تلاش صورت میگیرد تا نتایج مشخص مطالعه گردد که بدان وسیله بتوان تعیین نمود چه کسی در واقعیت امر در تصمیمگیری یک مجمع انسانی نقش برجسته دارد. در اینجا بر مطالعه رفتار قابل نظارت تاکید میگردد. پژوهشگر به گفته پولسبی (باید رفتار واقعی را یا از راه مستقیم و یا بازسازی رفتار بر اساس، منابع اطلاعاتی، روزنامه ها و دیگر منابع مناسب مورد مطالعه قرار دهد (ص ۱۲۱)).
بر اساس گفته میریلمن، میتدولوجی / روش -کار پلورلیستیک، رفتار واقعی را مطالعه کرده، بر تعریفهای عملی تاکید ورزیده و گواه به وجود آورده - مهمتر از همه، مطالعه نتایج قابل باور را بوجود آورده که با اصول ساینس موافقت دارد ([۲۰]ص ۴۵۱).

(باید یاد دهانی کرد که پلورالیستان قدرت، نفوذ و ... را به
حیث کلمات مترادف به کار میبرند و معتقد اند (چنین به نظر

میرسد که یک درک-بنیادی در آنسوی همه این مفاهیم وجود دارد [۱۰]، درص. ۸۰ شماره [۷].

اثر رویبیرت دال بخصوص از نفوذ سخن میراند، در حالیکه پولسپی از قدرت صحبت مینماید.

توجه به سلوک قابل نظارت برای تشخیص قدرت در مطالعه پروسه تصمیمگیری، وظیفه اساسی پژوهشگر پلورالیست میباشد. برای رویبیرت دال قدرت میتواند تنها پس از (بررسی محتاطانه یک تعداد از تصامیم مشخص (ص ۴۶۶ [۱۱])، ارزیابی گردد. پولسپی مینگارد:

قدرت، نفوذ و کنترل را میتوان به حیث کلمات مترادف دانست که یک بازیگر توانمندی یک بازیگر را به گونه یی متأثر میسازد که پاترونهاي احتمال حوادث معین را در آینده تغییر میدهد. این را میتوان در شرایط تصمیمگیری به سادگی مشاهده نمود (ص ۳-۴ [۳۰]). وی استدلال میکند که تشخیص اینکه چه کسی در تصمیمگیری برتری دارد، بهترین راه است که بدانیم کدام افراد و گروه ها در زندگی اجتماعی از قدرت (بیشتر) برخوردار اند. زیرا تصادم مستقیم بین بازیگران وضع موجود خیلی همگون با امتحان تجربی توانمندی های بازیگران است که نتایج را متأثر میسازد (ص ۴). نقل قول اخیر نشان میدهد که تصمیم شامل برخورد (مستقیم) یعنی واقعی و قابل نظارت میباشد.

دال معتقد است که تنها فرضیه های مربوط به طبقه حاکم را مورد آزمون و امتحان میتوان قرار داد، هرگاه (... از تصامیم سیاسی کلیدی که در آنها گزینشهای ایلیت حاکم مورد نظر بر خلاف گروپ مفروض دیگر قرار داده شده باشد، و ... در این قضایا گزینشهای ایلیت حاکم به طور منظم و پیاپی برجستگی داشته باشد (ص ۴۶۶ [۱۱]).

پلورالیستان از تصامیم به مثابه موضوعات در عرصه های موضوعات کلیدی معین صحبت مینمایند. فرض کرده میشود که چنین موضوعات، مورد منازعه و بحث بوده و شامل تصادم یا برخورد واقعی میباشند. دال مینگارد:

این شرط ضروری و (ممکن است) بسنده نه باشد که موضوع کلیدی باید محتوی عدم توافق واقعی در گزینشها بین دو یا بیشتر گروه ها باشد (ص ۴۶۷).

ما ملاحظه مینماییم که پلورالیستان در عمل تصمیمگري در مورد موضوعات مهم یا کلیدی، بر تصادم واقعی و قابل نظارت تاکید مینمایند.

توجه باید کرد که راه حل این پیچیدگی نه در تعریف دال ونه در تعریف پولسبی از قدرت ذکر گردیده. این تعریفها تنها میگویند که (الف) میتواند و موفق میگردد آنچه را (ب) انجام میدهد متاثر سازد. و در واقعیت امر در کتاب: (که حکومت میکند؟) در برابر عمل قدرت و نفوذ در غیابت برخورد یا تصادم خیلی حساس است.

وی مینگارد که آزمایش تجربی نفوذ آشکار یا پنهان یک شخص عبارت از تعددی است که شخص مذکور پالیسی مهمی را با وصف مخالفت دیگران ایجاد میکند و پالیسی های مطرح شده از طرف دیگران را مورد ویتو قرار میدهد. یا پالیسی ای را مطرح میکند که با مخالفت دیگران روبرو نمیگردد (Sic).

این یکی از چندین مثالی است که نشان میدهد که متن کتاب: (که حکومت میکند؟)، تا چه حد نسبت به اظهارات عمومی و میتدولوژیک مولف و همفکران وی درین مورد استوار ترمیباشد. این خود با چهارچوب فکری و میتدولوژی آنان در تضاد قرار دارد. به عبارت دیگر این بیانگر دیدی میباشد که دید یک بعدی قدرت از کشف آن ناتوان است.

تصادم یا برخورد از نگاه این دید برای انجام امتحان تجربی مشخصه های اساسی قدرت، حیاتی میباشد: بدون آنچه (فکر میشود) ظهور اعمال قدرت با ناکامی رو برو میگردد.

این پرسش پیش میآید که تصادم بین چیست؟ جواب این است که تصادم بین گزینش ها که بصورت ذهنی صورت میگیرند و در عمل تجسم مییابند، و باید به وسیله نظارت رفتار افراد کشف گردند. به علاوه پلورالیستان فکر میکنند که منافع را بحیث گزینشهای پالیسی باید دانست. بدین ترتیب تصادم منافع مساوی میباشد با تصادم گزینشها. آنان حقایقی را که

منافع می‌توانند بیان-نا شده یا غیر قابل نظارت باشند، و مهمتر از همه انسانها می‌توانند در مورد منافع شان اشتباه کرده باشند یا از منافع شان آگاه نباشند، رد میکنند. پولسبی مینگارد:

بارد اصل (عینی بودن منافع) ما ممکن است موارد عدم توافق بین طبقات را بحیث تصادم منافع طبقات بدانیم و توافق آنان را هماهنگی بین منافع آنان تلقی نماییم. باور مندی به برعکس آن نادرست بنظر می‌آید.

هرگاه اطلاعات در مورد رفتار گروهها در یک جامعه که موافق توقعات پژوهشگر نباشد، غیر مناسب و مرتبط دانسته شود، پس رد اظهارات تجربی تیوری (stratification) نا ممکن خواهد بود. و این فرضیه ها باید فرضیه های میتافیزیک خوانده شوند تا اظهارات مبتنی بر تجربه.

این فرض که منافع "واقعی" یک طبقه میتواند بوسیله یک تحلیلگر برای آن طبقه تعیین گردد، به تحلیلگر اجازه میدهد که "شعور کاذب طبقاتی" را ایجا نماید، هرگاه طبقه مورد بحث با تحلیل کننده موافق نباشد (شماره 30 ص. 22-3).

بدین گونه نتیجه گیری مینمایم که دید یک بعدی قدرت شامل توجه به سلوک در اتخاذ تصامیم بر مسایلی میباشد که در مورد آن تصادم منافع "ذهنی" قابل نظارت به مثابه بیان گزینشهای پالیسی دیده میشوند که از راه مشارکت سیاسی اشکار میگردند.

دید دوبعدی

در انتقا از دید یک بعدی قدرت **Baratz** و **Bachrach** استدلال میکنند که دید یک بعدی محدود بوده و تصویر نا سالم و فریبنده پورالیستیک را از سیاست در امریکا ترسیم مینماید.

آنها ادعا میکنند که قدرت دارای دو چهره یا سیما میباشد. چهره اولی قدرت عبارت از ان سیمایی است که مورد بحث قرارداد شده و بر اساس آن "قدرت بصورت کامل در (تصامیم مشخص) و یا بصورت مستقیم در زمان وقوع یک فعالیت بازتاب میابد" (شماره: { 4.ص 7}). آنها مینگارند:

در این شکی وجود ندارد که وقتی شرکت کننده **A** در اتخاذ تصامیمی که **B** را متاثر میسازد شرکت مینماید، اعمال قدرت صورت میگیرد. قدرت همچنان وقتی اعمال میگردد که **A** انرژی خود را در راه ایجاد یا تقویت ارزشهای اجتماعی و سیاسی و اقداماتی به مصرف میرساند که حدود و وسعت مسایل سیاسی را به آن مسایلی محدود میسازد که برای **A** بی زیان است. به هر اندازه بی که **A** به این کار موفق میگردد، به

همان پیمانانه B از همه اهداف عملی، از مطرح کردن موضوعی که میتواند برای گزینشها تعیین کننده باشد، جلوگیری میشود (ص. 7).

مطلب مرکزی آنان عبارت است از: بهر اندازه بی که یک شخص یا گروه - بصورت شعوری یا غیر شعوری - موانعی را در راه تصادمات یا برخوردهای مربوط به پالیسی ایجاد نماید یا این موانع را تقویت کند، به همان پیمانانه شخص یا گروه نامبرده دارای قدرت میباشد (ص. 8).

این دو دانشمند از Schattschneider نقل میکنند که:

همه اشکال سازمانهای سیاسی یک نوع جانبداری (Bias) را به سود بهره برداری از یکدسته از برخوردها و تصادمات با و سرکوبی دسته یگر از آنها دارا میباشد. زیرا سازمان عبارت از بسیج سیاسی میباشد. برخی از موضوعات در اجندای سیاسی قراردادده میشوند و برخی دیگر خارج از اجندا گذاشته میشوند (شماره: { 34 } ص. 71).

اهمیت کار Baratz و Bachrach در این است که آنان مفکوره خیلی مهم بسیج جانبداری (mobilization of bias) را به بحث قدرت وارد ساختند. به عبارت خود آنان این عبارت است از یکدسته ارزشهای حاکم، اعتقادات، مراسم مقدس و طرزالعمل های سازمانی (rule of game) که به نفع اشخاص و گروه های معین و به قیمت دیگران بصورت سیستماتیک و پیگیر فعالیت مینمایند. آنانی که سود میبرند در موقعیتی قرار

داده میشوند که از منافع شان دفاع و آنها را انکشاف دهند. مدافعان وضع موجود/ ستاتیسکو عبارت اند از شاملان یک اقلیت یا گروپ ایلیت در مجموع نفوس جامعه مورد بحث. ایلیتسم نه از پیش تعیین شده است و نه همواره و در همه جا موجود است. آنگونه یی که مخالفان جنگ ویتنام شاهد اند، بسیج جانبداری (Mobilization of bias) میتواند و به تکرار به نفع اکثریت بوده است (شماره: { 4 } ص. 43-4).

دید دو بعدی قدرت به چه میانجامد؟ استدلال این دید چگونه است؟

پاسخ به این سوال مشکلی بوجود میآورد زیرا دو دانشمند نامبرده اصطلاح "قدرت" را در دو مفهوم مجزا به کار میبرند. آنها از یکسو مفهوم قدرت را به تمام اشکال کنترل موفقانه A بر B به کار میبرند. این کنترل عبارت است از تامین همکاری B. در واقعیت امر این دو دانشمند یک تیپولوژی کامل از اشکال چنین کنترل را انکشاف میدهند، اشکالی که آنان بحیث اشکال قدرت در دو چهره یا سیمای آن میدانند. از سوی دیگر آنان یکی از این اشکال را قدرت نام میگذارند: تامین همکاری از راه تهدید به وضع محدودیتها. ما میتوانیم برای رفع ابهام از نخستی بنام قدرت و از دومی بنام Coercion یا تهدید به اجبار یاد نماییم. دسته بندی / تیپولوژی آنان از قدرت شامل اجبار coercion، نفوذ Influence، صلاحیت

Authority، قوه **Power** و انحصارگری یا **manipulation** میگردد.

تهدید/ اجبار یا **Coercion**: از اجبار/ تهدید زمانی سخن گفته میشود که **A** همکاری یا همدستی **B** را از راه تهدید به وضع تحریم‌ها تأمین نماید، مشروط بر این که "تصادم"ی بین ارزشها یا عمل **A** و **B** وجود داشته باشد (ص. 24).

نفوذ یا **Influence**: از نفوذ وقتی صحبت میتوان کرد که بدون توسل به تهدید مستقیم یا غیر مستقیم به اجرای تحریمات جدی **B** را به تغییر عمل وا دارد (ص. 30).

صلاحیت یا **Authority**: در این حالت (ب) موافق عمل مینماید. زیرا میداند که دساتیر (الف) بر اساس ارزشهای خود وی مناسب و معقول اند یا محتوای آن‌ها مشروع اند و یا از طریق طرز العمل‌های مشروع بوجود آمده اند (ص. 34-37).

قوه یا **Force**: در این حالت **A** به اهداف خود در برابر عدم همکاری یا مخالفت **B** از راه سلب انتخاب **B** بین توافق یا عدم توافق دست مینماید.

انحصارگری یا **Manipulation**: این یک جهت یا یک جز قوه مینماید. در این حالت همکاری یا توافق در غیابت درک **B** از منبع قوه یا ماهیت تقاضا از وی صورت میگیرد (ص. 28).
موضوع محوری انتقاد این دو دانشمند از دید پلورالیستی / یک بعدی تا حدودی ضد سلوکگرایی یا

(Anti-behavioral) میباید. آنان ادعا میکنند که پلورالیستان بر اهمیت ایجاد، تصمیمگیری و ویتو تاکید میورزند و در نتیجه این حقیقت را نادیده میگیرند که قدرت میتواند و اغلب از راه محدود ساختن تصمیمگیری به مسایل "مصوون یا مصوونتر" اعمال گردد (ص 6).

بعلاوه آنان- کم از کم در کتاب خود در پاسخ به انتقاد آنانی که مدعی اند رویدادی اتفاق نمی افتد (حادثه صفری یا non-event) هرگاه B به علت پیشینی واکنش A ناکام میگردد تا به عملی دست زند و ما حادثه یا رویدادی نداریم که از نگاه تجربی قابل اثبات باشد- تاکید میورزند به اصطلاح حادثه صفری یا non-decisions آنان که حدود تصمیمگیری را محدود میسازد، خود تصامیم (قابل نظارت) اند. هرچند این تصامیم ممکن است آشکار و ویژه کدام موضوع نه باشند و یا حتی برای بیرون نگهداشتن رقبای بالقوه آگاهانه اتخاذ نشده باشند و مدافعان وضع حاکم (the status quo) defenders) از آن هم آگاه نباشند. چنین بی خبری "بدین معنا نیست که گروه حاکم از گزینش عدم اتخاذ تصمیم / انتخاب صفری (non-decisions) که حاکمیت گروه را حمایت و یا تقویت نماید، اجتناب خواهد کرد. حمایت از پروسه سیاسی تثبیت شده به داشتن چنین تاثیر ی متمایل است (ص 50).

ارزیابی سالم دید دوبعدی از قدرت شامل تصمیمگیری و انتخاب صفری یا (non-decision-making) عدم اتخاذ تصمیم میگردد. تصمیم عبارت است از "انتخاب یکی از شیوه های عملکرد از میان چند بدیل یا الترناتیف" (ص. 39). عدم اتخاذ تصمیم عبارت است از "تصمیم برای خفه ساختن یا عقیم ساختن یک چلنج یا مبارزه طلبی اشکار یا پنهان به ارزشها یا منافع تصمیمگیرنده" (ص. 44). بدین ترتیب عدم اتخاذ تصمیم عبارت از وسیله ای است که بدان وسیله تقاضای تغییر در توزیع منافع و امتیازات موجود در جامعه میتواند حتی پیش از آنکه این خواستها مطرح ساخته شوند، خفه ساخته شده یا پنهان نگهداشته شوند، و یا پیش از دست یابی به عرصه تصمیمگیری نابود ساخته میشوند و یا در نهایت در مرحله تطبیق پروسه پالیسی ناکام یا نابود ساخته میشوند (ص. 44).

این دو دانشمند در وقعت امر حدود و ثغور آنچه را دوباره تعریف و تعیین مینمایند که بحیث موضوع سیاسی میتوان تلقی کرد. این حدود برای پلورالیستان بوسیله سیستم سیاسی و یا بهتر گفته شود بوسیله ایلیت های داخل سیستم تعیین میگرددند. دال مینگارد:

"یک موضوع سیاسی را به مشکل میتوان گفت که وجود دارد مگر اینکه این موضوع توجه بخش قابل ملاحظه قشر سیاسی را جلب نماید (شماره: {12} ص. 92). ناظر (یا

تحلیلگر) سپس برخی از این موضوعات را بحیث موضوعات مهم و یا "کلیدی" بر میگزینند و تصمیمگیری را در رابطه با آنها ارزیابی مینمایند.

از نظر **Bachrach** و **Baratz** شناسایی موضوعات بالقوه که عدم اتخاذ تصمیم از بالفعل شدن آنها جلوگیری مینماید، دارای اهمیت بزرگ میباشد. به نظر آنان، این موضوعات "مهم" یا "کلیدی" میتوانند موضوعات بالفعل باشند یا به -احتمال غالب- موضوعات بالقوه باشند - موضع مهم یا کلیدی همان است که منابع نیرو و صلاحیت آنانی را به مبارزه میطلبد که بر پروسه حاکمیت دارند، پروسه ای که بوسیله آن نتایج پالیسی در سیستم تعیین میگردند. این عبارت است از: خواست برای تغییر دایمی هم در شیوه تقسیم ارزشها در ساختار سیاسی ... و هم در تقسیم خود ارزشها (شماره: {4} ص. 47-48).

با وصف این اختلاف بنیادی با پلورالیستان، تحلیل این دو دانشمند دارای یک مشخصه ی مهمی میباشد که با پلورالیستان یکی میباشد: هر دو بر برخورد یا تصادم واقعی آشکار یا پنهان، قابل نظارت تاکید مینمایند. همانگونه ای که پلورالیستان معتقد اند که قدرت در تصمیمگیری تنها زمانی تبارز مییابد که تصادم یا برخورد وجود داشته باشد، باخراخ و بارتس فکر میکنند که همین بیان در مورد عدم اتخاذ تصمیم نیز صدق مینماید.

آنان مینویسند که هرگاه "تصادم آشکار یا پنهان وجود نداشته باشد، فکر میشود که درمورد تقسیم ارزشهای موجود هم‌نظری یا توافق نظر وجود دارد. در این حالت عدم اتخاذ تصمیم غیرممکن میباشد (ص. 49). در غیابت چنین تصادم، به نظر آنان "راه دیگری وجود ندارد که بصورت درست قضاوت شود که هدف یک تصمیم عقیم ساختن یا جلوگیری از خواستی بوده که بصورت بالقوه برای تصمیم گیرنده تهدید دانسته میشود (ص. 50).

هرگاه "به نظر آید که در وضع مفروض توافق عمومی وجود دارد، این امر از نظر علمی ممکن نخواهد بود که تعیین گردد این توافق و هم‌نظری واقعی بوده و یا بوسیله تصمیم بر عدم اتخاذ تصمیم تحمیل گردیده است" - و آنان میافزایند که "بررسی این معضله فراتر از دسترسی یک تحلیلگر سیاسی قرار دارد و شاید بوسیله یک فیلسوف بتواند بصورت سودمند ارزیابی گردد" (ص. 49).

از تذکر اخیر چنین برداشت میتوان نمود که این دو دانشمند در رابطه با منظورشان نامطمینانند که این قدرت عدم اتخاذ تصمیم نمیتواند در صورت فقدان برخورد یا تصادم قابل نظارت اعمال گردد یا اینکه ما اعمال این قدرت را اگر صورت گرفته باشد هیچگاه نمیتوانیم بدانیم. منظور هر آنچه باشد، تصادمی را که آنان ضروری میدانند بین منافع آنانی است که در پروسه عدم اتخاذ تصمیم دخیل اند و آنانی که منافعشان در داخل سیستم سیاسی ناشنیده میماند. این دو

دانشمند به این سوال که : چگونه منافع گروه اخیر را میتوان تشخیص داد، چنین پاسخ میدهند:

ناظر یا نظارت کننده از وضع مشخص، باید تشخیص دهد افراد و گروه ها یی که به نظر میرسند در نتیجه ی موضعگیری جانبدارانه **mobilization of bias** خارج از پروسه قرارداد شده اند، نارضایتی آشکار یا پنهان دارند یا خیر... نارضایتی های آشکار عبارت اند از آن نارضایتی ها که ابراز گردیده و در داخل سیستم سیاسی به یک موضوع تبدیل گردیده اند، در حالیکه نارضایتی های پنهان هنوز خارج از سیستم قرار دارند. دسته ی آخری "سزاوار" توجه مردم و قابل منازعه شناخته نمیشوند، اما این موضوع در شکل سقط شده خود برای پژوهشگر قابل "نظارت" اند (ص. 49). به عبارت دیگر باخراخ و بارتس با وصف اینکه نسبت به پلورالیستان معنای فراختری برای منافع قایل اند، اما این منافع بیشتر ذهنی است تا منافع عینی و واقعی.

در حالیکه پلورالیستان منافع را بحیث ارجحیتای پالیسی میدانند که بوسیله رفتار یا سلوک شهروندان - که فرض کرده میشوند داخل سیستم اند، باخراخ و بارتس ارجحیت های آنانی را در نظر میگیرند که بوسیله رفتار آنان به شکل نارضایتی های آشکار یا پنهان نشان داده میشوند و بصورت قسمی یا کلی از سیستم سیاسی بیرون نگهداشته شده اند. در

هر دو حالت چنین پنداشته میشود که منافع بصورت شعوری و آگاهانه بیان گردیده و قابل "نظارت" میباشند.

بدین گونه نتیجه گیری مینمایم که دید دو بعدی قدرت شامل انتقاد سالم اما محدود از دید یک بعدی قدرت میباشد و این انتقاد به برخورد سلوکگرایانه دید یک بعدی از قدرت ارتباط میگیرد. من کلمه "محدود" را به کار بردم، زیرا هنوز هم پنداشته میشود که عدم اتخاذ تصمیم یک شکل تصمیمگیری میباشد. و این امکان را میدهد که راه هایی را ارزیابی نمایم که از اتخاذ تصمیم بر موضوعات بالقوه جلوگیری صورت میگیرد: موضوعاتی که در مورد آنها تضاد منافع ذهنی قابل نظارت وجود دارند- که به شکل ارجحیتهای پالیسی و نارضایتی های نیمه سیاسی دانسته میشوند.

دید سه بعدی قدرت

در این شکی وجود ندارد که دید دو بعدی از قدرت بیانگر پیشرفت مهمی نسبت به دیدیک بعدی از قدرت میباشد. این دید موضوع کنترل بر اجندای سیاسی و راه هایی را شامل ارزیابی روابط قدرت میسازد که موضوعات بالقوه خارج پروسه یا روال سیاسی نگهدشته میشوند. با وصف این به نظر من این دید از سه نکته نظر کوتاهی دارد:

در گام نخست انتقاد دید دوبعدی قدرت از برخورد سلوک گرایانه دید یک بعدی خیلی محدود است. به عبارت دیگر این دید هنوز هم به سلوکگرایی (behaviorism) خیلی متعهد میباشد. این عبارت است از مطالعه سلوک قابل نظارت (actual behavior)، پروسه یی که "تصامیم مشخص" در حالات تصادم عملی دیده میشوند. در تلاش برای اینکه بیرون نگهداشتن تمامی قضایای موضوعات بالقوه از اجندای سیاسی را در پارادایم تصمیم منحل و غیر قابل دید سازد، تصویر فریبنده ای را از راه هایی بدست میدهد که افراد و، مهمتر از همه، گروهها و نهادها به

بیرون نگهداشتن موضوعات بالقوه از پروسه سیاسی موفق میگردند. تصامیم عبارت از گزینشهایی اند که بصورت آگاهانه و مصممانه بوسیله افراد از میان چند (ین) بدیل صورت میگیرند. در حالیکه بسیج انتخاب/جانبداری سیستم یا (mobilization of bias) میتواند از راه هایی بسیج، دوباره ایجاد و تقویت گردد که نه آگاهانه برگزیده شده اند و نه هم نتیجه انتخاب های شعوری افراد اند. آنگونه ی که باخراخ و بارتس خود بیان میدارند، حاکمیت مدافعان وضع حاکم یا (status quo) ممکن است آنقدر مطمئن و نهادینه شده باشد که از هرگونه رقیب بالقوه در برابر موضع شان (یعنی از موجودیت هرگونه پروسه سیاسی بدیل) بی خبر باشند. آنان مینویسد که به حیث مطالعه کنندگان موضوع قدرت و عواقب اعمال قدرت نگرانی ما این نیست که مدافعان وضع حاکم بصورت آگاهانه اعمال قدرت میکنند، بلکه این است که اگر چنین باشد چگونه اعمال قدرت مینمایند و بر پروسه سیاسی و دیگر بازیگران در داخل سیستم چه اثراتی را دارا میباشد.

به اضافه، جانبداری سیستم (bias of the system) به آسانی تنها بوسیله یک سلسله از اعمالی که از جانب افراد انتخاب گردیده اند، بلکه مهمتر از همه بوسیله رفتار گروپها و کارکردهای نهادها و موسسات تداوم داده میشوند که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی با الترتیب ساختار یافته و رنگ گرفته اند. اینهمه در واقعیت ممکن است در فقدان

عمل (inaction) افراد بازتاب یابند. باخراخ و بارتس با تعقیب میتدولوژی اندیویدوالیستی در رابطه با موضوع قدرت، ردپای پلورالیستان را دنبال مینمایند. هم پلورالیستان و هم باخراخ و بارتس ردپای ماکس ویبر را دنبال مینمایند. برای ماکس ویبر قدرت عبارت بود از امکان افراد برای تحقق خواسته های شان با وصف مقاومت دیگران- درحالیکه قدرت کنترل اجندای سیاسی و بیرون نگهداشتن موضوعات بالقوه نمیتواند بصورت درست ارزیابی گردد- مگر اینکه بحیث کارکرد نیروهای کولکتیف و تدابیر اجتماعی دیده شوند.

در حقیقت در اینجا دو قضیه متفاوت وجود دارد.

نخست از پدیده ی عمل اجتماعی میتوان صحبت کرد، موردی که پالیسی یا عمل یک کولکتیف (یک گروه مانند صنف یا یک سازمان مانند حزب سیاسی یا یک شرکت صنعتی) بازتاب مییابد که به تصامیم یا رفتار افراد معین تعلق نمیگیرد. دوم عبارت است از پدیده سیستمیک (Systemic) یا "اثرات سازمانی" (organizational effects). موردی که به گفته Schattshneider بسیج انتخاب/جانبداری نتیجه شکل سازمان مییابد. در این شکی وجود ندارد که این سازمانها متشکل از افراد اند، مگر قدرتی را که این افراد اعمال میکنند نمیتوان تصامیم یا کردار افراد دانست. آنگونه یی که مارکس گفته است "انسان تاریخ خودرا میسازد، مگر نه آنطوری که میخواهند. آنها تاریخ را در زیر شرایطی که بوسیله خودشان

برگزیدن شده نه میسازند، مگر در تحت شریطی که مستقیماً با ان روبرو شده اند، برای آنان داده شده و از گذشته بازمانده است (Karl Marx The Eighteenth Brumair of Louis Bonapart and Friedrich Engels, در آثار منتخب مارکس و انگلس، چاپ: مسکو مطبعه زبانهای خارجی 1962، جلد اول، ص. 247). در این رابطه فصل هفدهم اثر نویسنده این رساله را بنام Individualism (Oxford: Blackwell, 1973) مطالعه نمایید. بیان Darendorf را در نظر بگیرید که مینویسد:

"برای اینکه... تعریف های سودمند و خوب فکر شده ماکس ویبر را به یاد داشته باشیم که بر اساس آن اختلاف مهم بین قدرت و صلاحیت در این نهفته است که قدرت بصورت حتم با شخصیت افراد بستگی دارد و صلاحیت با موقف های اجتماعی یا نقش ها (شماره: 13 ص. 166).

مورد دومی که دید دوبعدی قدرت در آن رابطه کوتاهی میکند عبارت است از وابسته دانستن قدرت به برخورد یا تصادم واقعی قابل نظارت. در این رابطه نیز هردو گروپ ماکس ویبر را دنبال میکنند. این رابطه با بیشترین وضاحت در اثر Power and Poverty (شماره: {4} بخصوص صفحه های 49 و 50 در پاسخ به انتقادات پلورالیستان (احتمالاً از دید سه بعدی) در مورد پیچیدگیهای مقاله در مورد non-decision (شماره: {3} و همچنان شماره {20} Merelman را مطالعه نمایید)

و صحبت های باخراخ و بارتس و میریلمن را که با ادیتور American Political Science Review ۶۲ (۱۹۶۸) صفحه های (۹-۱۲۶۸) و Merelman (ص. 1269) صورت گرفته است. آنگونه یی که دیدیم ماکس ویبر بر تحقق خواست شخص باوصف مقاومت دیگران تاکید میورزد. تاکید بر تصادم واقعی بحیث عنصر ضروری قدرت حد اقل به دودلیل لازم به نظر نمیرسد.

نخست بر اساس ارزیابی باخراخ و بارتس دو مورد اعمال قدرت ممکن است فاقد چنین تصادم باشند: این دو نوع عبارت اند از انحصار/دستکاری (Manipulation) و صلاحیت (Authority) که بحیث "توافق مبتنی بر استدلال" (شماره: { 4 } ص. 20) دانسته میشوند. "گرچه در جای دیگر آنان از "احتمال تصادم ارزشها" صحبت مینمایند. دلیل دوم اینکه وجود تصادم واقعی قابل نظارت شرط ضروری نمیشد این است که نمیتوان این استدلال را قانع کننده دانست که موجودیت چنین تصادم نشانه ی اعمال قدرت میباشد. به بیان روشنتر A ممکن است بر B اعمال قدرت نماید، هرگاه B را به انجام آنچه وادارد که نمیکشاید. مگر A همچنان بر B از راه اعمال نفوذ، شکل دهی یا تعیین خواسته های B اعمال قدرت مینماید.

در واقعیت امر بلند ترین درجه ی اعمال قدرت این نیست که آن دیگر یا دیگران را برای آنچه وادارید که شما آرزو

مینمایید، بلکه عبارت از این است که توافق یا هماهنگی آنان را از راه کنترل افکار و خواسته های آنان بدست آورید. برای درک این مساله نیازی نیست که در مورد "brave world"، B. F. Skinner به تفصیل صحبت گردد:

کنترل فکر از راه کنترل اطلاعات، رسانه های جمعی و از راه پرورش ها یا روال های هم‌رنگ - جماعت - شدن (Socialization) بیشتر اشکال عادی روزمره را بخود میگیرد. در واقعیت امر در کتاب Who Governs? بهترین توصیف ها از این پدیده ها را در مییابیم. ارایه تصویر حاکمیت Patricians را در اوایل سده نوزدهم در نظر میگیریم: به نظر میرسد که ایلیت در گروپ حاکم دارای برجسته ترین خصایل اند. ادعای آنان برای اداره نه تنها نزد خود آنان مشروعیت داشت، بلکه بوسیله مردم (populace) درک و احساس میگردید (شماره: {12} ص. 17). و رابرت دال نیز این پدیده را در شرایط مدرن پلورالیستی میبند:

رهبران، دال مینگارد، نه تنها ارجحیت ها را (ص. 164) شکل میدهند و "تقریباً تمام نسل جوان تا حدی مورد اندوختنیشن **Indoctrination** از راه مکاتب قرار دارند (ص. 317) و به نظر میرسد که مشکل در نحوه فکر قرار داشته باشد. چون باخراخ و بارتس و پلورالیستان فکر میکنند که قدرت تنها در حالات تصادم واقعی اعمال میگردد، بدین دلیل تصادم واقعی

برای اعمال قدرت ضروری می‌باشد. با این تصور این نکته اساسی نادیده گرفته می‌شود که جلوگیری از وقوع چنین تصادم در گام نخست عبارت از موثرترین و خطرناکترین مورد استفاده از قدرت می‌باشد.

انتقاد سوم در رابطه با نارسایی دید دو بعدی قدرت به انتقاد دومی رابطه نزدیک دارد.

تاکید بر این موضوع که از قدرت عدم اتخاذ تصمیم (non-decision making power) تنها زمانی میتوان سخن گفت که

نارضایتی‌هایی وجود داشته باشند و از وارد شدن این نارضایتی‌ها به شکل موضوعات (قابل توجه) به پروسه سیاسی جلوگیری شده باشند. هرگاه ناظر سیاسی کدام نارضایتی را نتواند در یابد، پس باید بپذیرد که در رابطه با تقسیم ارزشهای موجود توافق نظر واقعی وجود دارد. به عبارت دیگر چنین پنداشته می‌شود که هرگاه انسانها کدام نارضایتی نداشته باشند، منافعی نیز ندارند که بوسیله اعمال قدرت متضرر گردند. این تصور نیز غیر قابل قبول است.

در گام نخست باید پرسید که نارضایتی عبارت از چیست؟ آیا نارضایتی یک خواست ابراز شده است که بر دانش سیاسی استوار است؟ یا یک شکایت غیر مستقیم از تجربه روزانه و یا احساس ضعیف نا راحتی یا احساس محرومیت؟ (شماره { 18 } را نگاه کنید).

دوم و مهمتر از آن: آیا جلوگیری مردم- به هر اندازه ای که باشد- از داشتن نارضایتی ها از راه شکل دهی شناخت، درک و ارجحیت های آنان، عالیتین و خطرناکترین شکل اعمال قدرت نیست؟ این شیوه یی است که از راه آن مردم حاکمیت آنان را در نظم موجود اشیا به دلایل مختلف میپذیرند: یا به علت اینکه آنها کدام بدیل یا الترناتیف برای آن نمی بینند و یا آنها این نظم را طبیعی و تغییر ناپذیر میدانند و یا به آن ارزش قایل اند چون آن را مقرر شده از جانب نیروی مافوق طبیعی و سودمند میدانند.

این پندار که غیابت نارضایتی به معنای توافق واقعی است، به معنای رد امکان توافق کاذب یا ساختگی از راه تعریف عمدی مییاشد.

به بیان کوتاه میتوان گفت که دید سه بعدی- قدرت شامل انتقاد همه جنبه از موضعگیری سلوکگرایانه دو دید پیشین به مثابه دیدگاه های خیلی اندیویدوالیستی مییاشد. این دید امکان میبخشد تا راه های زیاد دیگری که بوسیله آنها موضوعات بالقوه (موجود اما غیر فعال -م)- چه از راه استفاده از نیروهای اجتماعی و کارکردهای سازمانها یا از راه تصامیم افراد خارج از سیاست نگهداشته میشوند- مورد ارزیابی قرار داده شوند. این کار بعلاوه ممکن است در غیابت تصادم واقعی و قابل نظارت، که ممکن است موفقانه خنثی ساخته شده باشند (گرچه امکان تصادم بالقوه وجود داشته باشد) صورت گیرد.

این تصادم بالقوه ممکن است هیچگاهی واقع نگردد. آنچه در اینجا اتفاق میافتد عبارت است از تصادم لاتینت که شامل تناقض بین منافع آنانی که اعمال قدرت میکنند و منافع واقعی آنانی که اعمال کنندگان قدرت آنان را خارج پروسه نگهمیدارند. دسته آخری ممکن است از منافع شان آگاه نباشند و یا آن را مطرح نکرده باشند، اما آنگونه بی که استدلال خواهم نمود، شناسایی این منافع در نهایت بر عهده فرضیه هایی میباشد که از راه تجربی میتوانند مورد حمایت قرار گیرند.

سیماهای برجسته ی هر سه دید در مورد قدرت را که تا کنون مورد بحث قرارداد شده بصورت فشرده جمع بندی مینمایم:

دید یک بعدی

محراق توجه:

- (۱) سلوک یا رفتار
- (۲) تصمیمگیری
- (۳) موضوعات (کلیدی)
- (۴) تصادم یا برخورد (آشکار) قابل نظارت
- (۵) منافع (ذهنی) بمتابه ارجحیت ها یا اولویت های پالیسی که بوسیله سهمگیری / مشارکت سیاسی متبازز میگردند.

دید دو بعدی

انتقاد (نارسا و محدود) از سلوک‌گرایی

مرکز توجه بر:

- 1) تصمیم‌گیری و عدم اتخاذ تصمیم
 - 2) موضوعات بالفعل و موضوعات بالقوه
 - (تصادم یا برخورد (آشکار و پنهان) قابل نظارت
 - 4) منافع (ذهنی) بمتابه اولویت های پالیسی یا نارضایتی ها
- پنداشته میشوند.

دید سه بعدی

انتقاد از موضع‌گیری سلوک‌گرایانه / رفتار گرا. من اصطلاح سلوک‌گرایانه را در مفهوم محدود آن به کار بردم تا به مطالعه ی سلوک آشکار و واقعی و بویژه به تصامیم مشخص اشاره نمایم. در مفهوم وسیع دید سه بعدی نیز سلوک‌گرایانه می‌باشد زیرا این دید نیز به این باور است که سلوک / رفتار (عمل، فقدان عمل، آگاهانه و نا آگاهانه، واقعی و بالقوه) گواه را در رابطه با اعمال قدرت بدست میدهند.

محراق توجه بر

- 1) تصمیم‌گیری و کنترل بر اجندای سیاسی (ضرور نیست اتخاذ تصامیم صورت گیرد).
- 2) موضوعات بالقوه

3) تصادم یا برخورد (آشکار و پنهان) و تصادم لاتینت : این تصادم از این نکته نظر لاتینت است که پنداشته میشود تصادم خواسته ها یا گزینشهای اعمال گندگان قدرت و آنانی که قدرت بر آنها اعمال میگردند، میتواند وجود داشته باشد، هرگاه دسته آخری از منافع شان آگاه ساخته میشوند.

(میان منظور من از تصادم لاتنت و منافع واقعی و مفهوم داریندورف از منافع "عینی" و "لاتینت" به حیث "منافع متضاد" که بوسیله موقفهای اجتماعی شکل میگیرد و حتی عنصر ذاتی مواضع اجتماعی در همیاری ها انسجام یافته میباشد و مستقل از تمایلات آگاهانه (شماره: { 13 } ص 174 و 178) { فردی } اند، باید فرق گذاشت. آنچه را من مدعی هستم با اطمینان از راه تجربی میتوان تایید کرد، اما دوریندورف آنها را فراهم شده از نظر اجتماعی میپندارد.

4) منافع (ذهنی) و منافع واقعی

مفهوم قدرت

هر سه دیدگاه در مورد قدرت دارای یک وجه مشترک اند و آن عبارت است از صبغه ی تحلیلی این سه دیدگاه. هر یک از این دیدگاه ها از موضعگیری مشخص معنوی و سیاسی منشأ میگیرد و در محدوده ی آن فعالیت مینماید.

میتوانم اظهار نمایم که قدرت از آن مقوله هایی است که با ارزش رابطه ی ناگزیر دارد. منظورم از این بیان این است که هم تعریف قدرت و هر نوع مورد استعمال آن، وقتی تعریف و معین گردید، بصورت جدایی ناپذیر (شاید هم نا آگاهانه) با ارزشهایی وابسته اند که حدود کاربرد تجربی آن را از پیش تعیین مینمایند - و من استدلال خواهم نمود که برخی از این کاربرد ها در برخی از موارد وسیعتر و ژرفتر از برخ دیگراند. بعلاوه مقوله قدرت در نتیجه -بعنوان " مفهوم مورد منازعه" - یکی از آن مفاهیمی است که " استعمال آنها شامل مجادلات ناگزیر و ممتد در مورد استعمال کنندگان آن میباشد" (شماره {15} ص. 160).

در واقعیت امر سروکار داشتن با چنین منازعات خود به معنای سروکار داشتن با سیاست است.

هسته بحث در مورد قدرت در این پندار نهفته است که A به گونه یی B را متاثر میسازد. مگر برای کاربرد این پندار علی و ابتدایی در تحلیل حیات اجتماعی به چیز بیشتری لازم است و آن عبارت است از اینکه A این کار متاثر ساختن B را به شیوه ی nontrivial غیر عادی و یا به گونه مهم (significance) (به شماره 36 مراجعه کنید) انجام دهد. در این شکی وجود ندارد که ما همه بر همدیگر همیشه به گونه های بیشماری اثر میگذاریم: مقوله قدرت و مقوله های مربوط به آن مانند اجبار یا coercion نفوذ یا influence صلاحیت یا authority و از این گونه مثالهایی اند از اثر گذاری به گونه خاص و دارای یک اهمیت.

یک راه درک مقوله قدرت (یا یک راه تعریف مقوله قدرت) که برای تحلیل روابط اجتماعی سودمند خواهد بود، باید شامل پاسخ به پرسش زیرین باشد. شیوه ی مهم یعنی چه؟ چه چیزی به آنچه اهمیت میدهد که A در برابر B انجام میدهد؟ زمانی که مفهوم قدرت تعریف، تعبیر و به کار برده میشود به یک یا چند دید در مورد قدرت میانجامد. این دیدگاه ها عبارت از شیوه های شناسایی موارد اعمال قدرت در جهان واقعی اند. سه دیدی را که ما در اینجا مورد بحث قرار دادیم، میتوانیم بحیث تعبیرها و کاربردهای گوناگون از

مفهوم قدرت بدانیم که مطابق به آن A بر B اعمال قدرت مینماید هرگاه A به شیوه یی عمل نماید که بر ضد منافع B باشد. همچنان راه های دیگری برای ارزیابی این مفهوم وجود دارد که شامل معیارهای بدیل مانند اهمیت میگردد. اجازه دهید به دو تن از آنها توجه نمایم.

نخست مفهوم قدرت را آنگونه یی که بوسیله Talcott Parsons (شماره های {26,27,28,29}) توضیح گردیده است، در نظر بگیرید. پارسونس تلاش میورزد قدرت را بحیث میکانیزم معین بداند که برای آوردن تغییرات در اعمال واحد های دیگر- فرد یا مجتمع- در پروسه ی کنش و واکنش / داد و ستد اجتماعی فعالیت میکند (شماره {28} در شماره {29} ص. 299). به نظر پارسونس چه چیز در رابطه با این میکانیزم ویژگی دارد که آن را بحیث "قدرت" متمایز میسازد؟ به عباره دیگر چه معیارهای مهمی را پارسونس برای تشخیص یا شناسایی به کار میبرد؟ پاسخ کوتاه در چند کلمه عبارت است از استفاده از تصامیم مبتنی بر صلاحیت برای پیشبرد اهداف جمعی. پارسونس قدرت را چنین تعریف میکند:

قدرت عبارت است از توانایی تعمیم یافته برای تامین تحقق تعهدات انجام شده بوسیله واحدهادر سیستم واحدهای سازمان، زمانی که این تعهدات در رابطه با اهداف جمعی

مشروعیت یا قانونیت داشته باشند و زمانی که در برابر نافرمانی یا عدم اطاعت اعمال تعزیرات منفی متصور باشد (ص. 308).
 "قدرت A بر B در شکل قانونی و مشروع آن عبارت است از
 "حق" A بر B بحیث واحد تصمیمگیرنده شامل در پروسه
 جمعی، برای اتخاذ تصمیم به نفع موثریت فعالیت کولکتیف
 بصورت کل، که بر منافع B اولویت مییابد (ص. 318).

درک پارسونس از قدرت آن را به صلاحیت، تفاهم و پیگیری
 اهداف جمعی پیوند میدهد و آن را از تضاد یا تصادم منافع و
 بخصوص از اجبار *coercion* و قوه *force* مجزا میسازد. بدین
 گونه قدرت به "نهادینه شدن صلاحیت" مربوط میگردد
 (ص. 331) و بحیث "وسیله عام برای بسیج تعهدات یا یک
 تعهد بمنظور تامین عمل موثر جمعی پنداشته
 میشود (ص. 331). برخلاف "تهدید به اتخاذ تدابیر اجباری یا
 تحمیلی بدون تبری و مشروعیت، نباید بحیث استفاده از
 قدرت دانسته شود... (ص. 331). بدین منوال پارسونس از
 Wright Mills انتقاد میکند که قدرت را "بطور خاص بحیث
 سهولتی تعبیر مینماید که یک گروه - صاحب قدرت - برای
 بدست آوردن آنچه میخواهد، گروه دیگر را که خارج پروسه
 سیاسی قرار دارد از رسیدن به آنچه مانع میگردد که خواستار
 آن اند، نه بحیث سهولتی برای تحقق یک وظیفه در جامعه و
 از جانب جامعه بحیث یک سیستم (شماره: { 26 } ص. 139).

اکنون بر مقوله قدرت، آنگونه‌ی که Hannah Arendt آن را تعریف مینماید، مکث مینماییم. وی مینگارد:

قدرت به معنای قابلیت انسان نه تنها برای عملکرد، بلکه بمعنای عملکرد سالم است. قدرت هیچگاهی ملکیت یک فرد نمی باشد. قدرت به یک گروپ تعلق دارد و تا هنگامی میتواند اعمال گردد که گروپ با هم باقی است. وقتی مادر مورد شخصی میگوییم که وی "بر قدرت" قرارداد، منظور این است که وی بوسیله یکتعداد معین مردم این امکان را کمایی کرده تا از جانب افراد متذکره عمل نماید. هر لحظه‌ی که گروپ یعنی سرچشمه یا منبع قدرت از میان میرود "قدرت وی" نیز نابود میگردد. بدون مردم یا گروپ قدرتی وجود ندارد (شماره: { 1 } ص. 44). این حمایت مردم است که نهادها در یک کشور قدرت را از آن به عاریت میگیرند و این حمایت چیزی جز ادامه‌ی رضایتی است که به موجودیت قوانین منتهی گردیده است. در شرایط حکومت انتخابی چنان فرض کرده میشود که مردم بر آنانی حکومت مینمایند که آنان اداره مینمایند. همه نهاد های سیاسی عبارت از مظاهر و محصول قدرت اند، آنها به مجردیکه قدرت مردم حمایت از آنان را متوقف سازد به نابودی میروند. هدف (Madison) همین بود زمانی که ابراز داشت که "تمام حکومتها بر افکار استوار اند". این سخن هم در مورد نظام شاهی و هم در مورد نظام دموکراسی صدق میکند (ص. 41).

شیوه دید **Arendt**، قدرت را به یک عنعنه و فرهنگ لغات میندند که این خانم به آتن و روم پیگیری مینماید. بر بنیاد آنچه جمهوری بر حاکمیت قانون استوار است که خود بر قدرت مردم اتکا دارد (ص. 40) از این نکته نظر، قدرت از رابطه ی قومانده - اطاعت (حاکم - مادون) و شغل فرمانروایی (the business of domination) مجزا ساخته میشود (ص. 44). قدرت عبارت از تفاهم / هم نظری (consensus) است: قدرت "به توجیه و تبریه نیاز ندارد، در وجود جوامع سیاسی وجود دارد و به آنچه نیاز دارد مشروعیت است. . . . هر زمانی که مردم با هم متحد میگردند و بصورت دستجمعی عمل مینمایند، قدرت بوجود میاید، اما قدرت مشروعیت خود را از تجمع بدست میآورد، تا از عملی که ممکن است این اتحاد را دنبال نماید (ص. 52). بر عکس آن خشونت وسیله است برای رسیدن به هدف و هیچگاه مشروعیت نخواهد داشت (ص. 52)، قدرت نه وسیله رسیدن به یک هدف، بلکه در واقعیت شرطی است که یک گروه از مردم را توان میبخشد به شیوه وسیله - هدف means-end فکر و عمل نماید (ص. 51).

هدف از تعریف های نسبتاً مشابه پارسونس و آریندت از قدرت این است تا به چهارچوب عمومی تیوریتیکی مولفان شان استدلال حمایتی فراهم کنند. در رابطه با پارسونس،

مرتبط ساختن قدرت به تصامیم از موضع صلاحیت و اهداف جمعی به تقویت تیوری وی در مورد همیاری اجتماعی (social integration) از طریق پنهان ساختن همه مشکلات از انظار زیر عنوان قدرت که مورد توجه به اصطلاح (coercion theorists) قرار دارند- خدمت میکند. این تیوری برهم نظری در مورد ارزش (Value consensus) استوار است .

از طریق تعریف عمدی ، پدیده ی اجبار ، استثمار ، مانیپولاسیون و از این قبیل بیرون از محدوده ی قدرت قرار داده میشوند - و در نتیجه ی آن از منظره تیوریتیکی ناپدید میگردند. انتونی گیدینز (Anthony Giddens) این نکته را به خوبی بیان داشته است:

دو واقعیت روشن ، یکی اینکه تصامیم از مقام صلاحیت اکثر به منافع سکتوری خدمت مینماید و دیگر اینکه اکثر تصادفات در جامعه از مبارزه قدرت ناشی میگردند، کم از کم بحیث پدیده های مرتبط به قدرت خارج از بحث تعریف شده اند. آنچه پارسونس ارایه میکند به وی امکان میدهد تا همه ی توجه تحلیل خود را از قدرت به مثابه روابط میان افراد یا گروپها به سوی قدرت بحیث System property خصیصه سیستم برگرداند. این "اهداف" کولکتیفی یا حتی ارزشهایی که در عقب آنها قرار دارند، ممکن است محصول "نظم توافق شده" باشند که در رابطه به تصادفات بین احزاب دارای قدرت متفاوت بوجود آمده اند، نادیده گرفته میشوند. زیرا برای

پارسونس "قدرت" مقدم بر همه به معنای وجود اهداف کولکتیفی می‌باشد (شماره: {16} ص. 265).

در رابطه با آریندت قدرت نقش اقناعی را در دفاع از مقوله The respublica ایفا می‌کند. این ریسپوبلیکه یک موجود عامه است که مردم به آن رضایت دارند و "بدون خشونت رفتار مینمایند و عاقلانه استدلال میکنند"، و در تقابل با تقلیل " امور عامه تا حد مشغولیت فرمانروایی" و ارتباط ذهنی قدرت به نیرو و خشونت قرار دارد. صحبت از قدرت بدون خشونت، موصوفه مینگارد، در واقعیت سخن تکرار است (شماره: { 1 } ص. 56). چنین تمایزات به وی امکان میبخشد اظهار نماید: تیرانی، آنگونه یی که مونتسکیو دریافته، خشونت آمیزترین و کم قدرت ترین شکل از اشکال حکومت می‌باشد (ص. 41). آنجایی که قدرت منقسم است، انقلاب‌ها ممکن مگر ضروری نیستند (ص. 49) "حتی سلطه ی ظالمانه یی که ما میشناسیم - سلطه آقا بر بردگان - که همیشه کثرت داشته، بر سازمان عالی قدرت، یعنی بر همبستگی سازمان یافته ی برده داران استوار بوده است (ص. 50). خشونت همواره میتواند قدرت را نابود نماید: موثرترین فرمان از دهن تفنگ بیرون میاید که به سریعترین و اطاعت کامل منجر میگردد. آنچه هیچگاهی از آن بیرون نخواهد آمد عبارت است از قدرت (ص. 53).

قدرت و خشونت در مقابل یکدیگر قرار دارند، جایی که یکی با مطلقیت حاکمیت میکند، آن دیگری وجود ندارد. خشونت زمانی تبارز میکند که قدرت در خطر قرارداد، اما وقتی راه خشونت باز گذاشته شود به نابودی قدرت میانجامد (ص. 56). چنین تفکرات در مورد قدرت از لحاظ عقلی قابل دفاع اند. این کتاب استدلال مینماید که این مفهوم سازیها نسبت به آنچه در اینجا ارایه گردیده دارای اهمیت کمتر اند و این به دو دلیل است.

در گام نخست اینها تعریف های مجدد از قدرت اند که بیرون از حدود معانی اساسی و مرکزی قدرت قرار دارند، معانی ای که بصورت معمول و عنعنوی از قدرت برداشته میشوند و دور از نگرانی هایی اند که پژوهشگران را همواره مصروف نگهداشته اند. آنها با متمرکز ساختن توجه بر (power to) یعنی قادر بودن قدرت داشتن بر (power over)، را نادیده میگیرند. بدین گونه قدرت نمایانگر "ظرفیت"، عبارت از "سهولت" و قابلیت است نه رابطه. به همین گونه صبغه ی تضاد و تصادم قدرت-این واقعیت که قدرت بر مردم اعمال میگردد- بصورت کل از نظر پنهان میگردد. بدین گونه برای پارسونس "قدرت بر" حق" تقدم در تصمیمگیری تبدیل میگردد! همزمان با آن در قدم اول علاقمندی مرکزی برای مطالعه ی روابط قدرت - یعنی علاقمندی به تامین (موفقانه یا ناکام) هماهنگی مردم از راه غلبه بر مخالفت آنان یا جلوگیری از مخالفت آنان نیز ناپدید میگردد.

در جایگاه دوم هدف این تعریف ها انگونه یی که دیدیم، تحمیل برخی از موضعگیریهای تیوریتیکی میباشد. اما آنچه را که میتوان گفت، میتوان با صراحت بیشتر و بدون پنهان داشتن جهات (مرکزی) قدرت - که آنان آنها را ناموجود تعریف مینمایند - بوسیله طرحی بیان داشت که در این جا پیشنهاد گردیده. به گونه مثال پارسونس مخالف این است که قدرت بحیث پدیده صفری دیده شود و از انالوجی ایجاد کردیت در اقتصاد کمک میگیرد و استدلال مینماید که استفاده از قدرت - هرگاه مردم اعتماد شان را بر حاکمان شان شایسته دانستند - ممکن است به تامین اهدافی منتج گردد که همه میخواهند و از آن نفع میبرند.

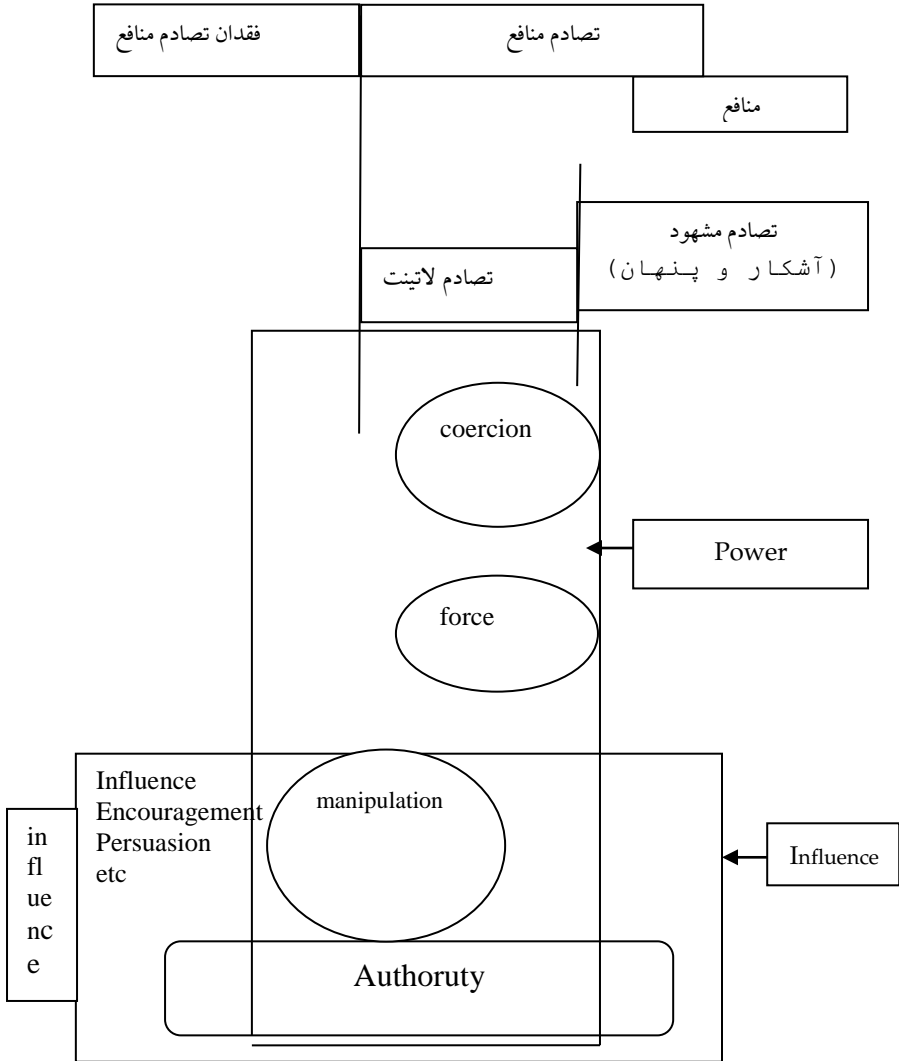
در حمایت از این نظر استدلال میشود که:

درهرونوع گروپ موجودیت مواضع معین "رهبری" موجب ایجاد قدرت میگردد که ممکن است برای رسیدن به اهدافی به کار برده شود که اکثریت اعضای گروپ آرزو دارند (شماره : { 16 } ص. 263).

به همینگونه خانم آریندت میخواهد بگوید که اعضای یک گروپ که متحدانه عمل میکنند، اعمال قدرت مینمایند. مطابق به طرح فکری که در اینجا ارایه گردیده، تمام چنین موارد فعالیت مبتنی بر همکاری که افراد یا گروپها یکدیگر را بدون موجودیت تصادم یا تضاد منافع میان شان متاثر میسازند ، بحیث موارد نفوذ شناخته خواهند شد نه بحیث موارد اعمال قدرت. تمام آنچه را که پارسونس و آریندت در مورد رفتار

همنظرانه (consensus) آرزو دارند ابراز دارند، همانند آنچه آنان از زبان قدرت میخواهند بردارند، قابل گفتن خواهد ماند. بهتر خواهد بود در همین جاترح فکری (شکل 1) قدرت و تمام اشکال، اثرات مهم آن را ارایه نمایم، طرحی که بیشتر تیپولوژی باخراخ و بارتس را که در این کتاب تقدیم گردیده دنبال میکنند.

نیاز به گفتن ندارد که این طرح برای بحث میباشد- و بخصوص، و با آنکه هدف از آن تحلیل و تعیین مفهوم قدرت- که موضوع دید یک یا دو بعدی قدرت میباشد- من ادعا مینمایم که این طرح مورد قبول همه ی جنبداران این سه دید خواهد بود. یک دلیل آن عبارت است از اینکه این طرح از دیدگاه دید سه بعدی قدرت که دو دید دیگر را نیز احتوا و آنها را انکشاف میدهد، طراحی گردیده است.



در این طرح دیده خواهد شد که قدرت ممکن است یک شکل نفوذ باشد یا نه- این امر مربوط میشود به اینکه آیا تغییرات شامل قضیه است یا نه. در حالیکه نفوذ و صلاحیت

نیز ممکن است یک شکلی از قدرت باشند یا نه، این امر باز هم مربوط به این می‌گردد که آیا تضاد یا تضاد منافع وجود دارد یا خیر. صلاحیت ناشی از همنظری (consensual authority) بدون تضاد منافع بدین اساس شکلی از قدرت نمیباشد.

این پرسش را که آیا استدلال عقلی برای کسب موافقت شکلی از قدرت و نفوذ میباشد یا نه، نه میتوان در اینجا بصورت شایسته مورد بحث قرارداد. از دید من به این پرسش میتوان هم پاسخ مثبت داد و هم پاسخ منفی. پاسخ بلی به این دلیل که استدلال عقلی برای متقاعد ساختن شامل "تاثیر مهم" میباشد: (الف) موجب می‌گردد ب چنان عمل یا فکر نماید که در غیر آن نخواهد کرد. پاسخ منفی بدین دلیل که (ب) دلایل الف را بر اساس اراده ی خود میپذیرد و بدین گونه میتوان گفت که این نه (الف) بلکه استدلال (الف) یا پذیرش دلایل توسط (ب) است که مسوول تغییر مشی (ب) میباشد. فکر میکنم ما در اینجا با تناقض / انتی نومی (antinomy) کانت بین علت از یکسو و خودمختاری و منطق از سوی دیگر رو در رو هستیم. من راهی برای حل این تناقض نمی بینم. ممکن است پرسیده شود که آیا قدرت میتواند بوسیله ی (الف) بر (ب) به نفع منافع (ب) اعمال گردد؟ فرض کنیم که اکنون تضاد و تضاد میان ارجحیتهای (الف) و (ب) وجود دارد، اما ارجحیتهای (الف) مطابق با منافع واقعی (ب) میباشد. در این رابطه دو پاسخ ممکن وجود دارد:

1) (الف) ممکن است بر (ب) "قدرت موقت" اعمال نماید و تصادم منافع ذهنی قابل نظارت هم وجود داشته باشد. اما وقتی که (ب) منافع واقعی خود را درک مینماید، روابط قدرت پایان مییابد. در این مورد از انحلال ارادی (self-annihilating) میتوان سخن گفت. و

2) تمام تلاشهای موفقانه یا غیر موفقانه (الف) مبنی بر کنترل بر (ب)، وقتی (ب) به مخالفت میپردازد و یا مقاومت مینماید، بر خلاف خودمختاری (ب) میباشد. یعنی که (ب) به خودمختاری خود علاقمندی واقعی دارد و بدین دلیل اعمال قدرت بر منافع واقعی نمیتواند باشد.

روشن است که پاسخ اولی، در صورتی که به اختیار پدران اجازه داده شود، برای استفاده‌ی ناشایسته بیشتر باز است، در حالیکه پاسخ دومی در برابر آن، دفاع انارشیستی را از راه سقوط همه یا اکثر موارد نفوذ در قدرت فراهم مینماید.

با وصف کشش پاسخ دومی، علاقمند هستم اولی را بپذیرم. زیرا خطر موجود میتواند در راه پافشاری برای شناسایی منافع واقعی رفع خواهد شد. وظیفه‌ی شناسایی این منافع نه بر

عهده (الف) بلکه بر عهده (ب) میباشد که در شرایط خودمختاری و بخصوص استقلال از قدرت (الف) - از راه سهمگیری دموکراتیک - به انتخاب میپردازد.

قدرت و منافع

مقوله قدرت را چنین تعریف کردم که (الف) بر (ب) اعمال قدرت مینماید هرگاه (الف)، (ب) را به گونه‌ی متاثر سازد که با منافع (ب) مغایرت داشته باشد. اکنون مفهوم "منافع" را مورد بحث قرار میدهم. این مفهوم تحلیلی است (به شماره‌های {8} و {5} مراجعه نمایید). وقتی میگوییم که یک چیزی به نفع شما است، منظور این است که شما بر آن ادعای مشروع دارید. و هرگاه اظهار نمایم که "پالیسی X به نفع (ب) است" سیاست متذکره مورد تبریه قرار داده میشود. بصورت کل سخن در مورد منافع، قضاوت نورماتیف با کرکتر اخلاقی و سیاسی را مجاز میسازد. به همین دلیل جای شگفتی نیست که تعبیرهای متنوع از این که: منافع عبارت از چیست؟ با موضعگیریهای اخلاقی و سیاسی گوناگون مرتبط میباشند.

لیبرالیزم انسانها را آنگونه‌ی بی که هستند میپذیرند و اصول منفعت جویی را در مورد آنان - در رابطه با منافع آنان به آنچه آنان خود میخواهند یا ترجیح میدهند- در رابطه با ارجحیتهای آنان برای پالیسی بر اساس شرکت سیاسی آنان مورد استفاده قرار میدهند (به اثر براین بیری Brian Barry مراجعه کنید).

ریفورمیست با دیدن و دریافت این که به خواسته‌های تمام انسانها بوسیله ی سیستم سیاسی ارزش مساوی داده نمیشود، نیز منافع شان را به آنچه آنها میخواهند یا ترجیح میدهند ارتباط میدهد، اما میپذیرد که این منافع ممکن است از راه های غیر مستقیم یا شیوه های نیمه سیاسی - به شکل خواست های تحریف شده، مدغم شده یا خواست پنهان شده و ارجحیت ها تبارز نمایند.

رادیکال معتقد است که خواسته‌های انسان ممکن است محصول سیستمی باشند که بر ضد منافع آنان عمل میکند و در چنین موارد منافع شان را به آنچه ارتباط میدهند که در صورت داشتن امکان انتخاب، آن را تقاضا میکردند و ترجیح میدادند، هرگاه امکان گزینش را دارا میبودند. هریک از این سه موضوعگیری، بخشی از مجموع خواسته‌های واقعی و بالقوه را بحیث موضوع بر میگزیند.

به عبارت کوتاه، پیشنهاد من این است که دید یک بعدی درک لیبرال را از منافع بازگو میکند، دید دو بعدی درک ریفورمیستی را و دید سه بعدی درک رادیکال یا بنیادی را بیان مینماید (و من به این باورم که هر دیدی در رابطه با قدرت بر اصول ویژه ی نورماتیف درمورد منافع مبتنی میباشد).

مقایسه ی هر سه دید

اکنون برمیگردم به ارزیابی نکات نیرومند و کمزور هر سه دید در مورد قدرت که مورد بحث قرار داده شدند. خوبی های تصمیم گیری یا دید یک بعدی آشکار اند و بیشتر به کمک وسایل و شیوه های آن بیان گردیده. به گفته ی میریلمن Merelman پلورالیستان رفتار واقعی را مطالعه نموده بر تعریف های عملی (قابل اندازه گیری) و شواهد ثابت شده تکیه میکنند (شماره: {20} ص. 451). مشکل این است که با چنین کاری، یعنی با مطالعه ی پروسه ی اتخاذ تصمیم مهم در جامعه، پلورالیستان جانبداری (Bias) سیستمی را که آنان مورد مطالعه قرار میدادند، دوباره بوجود میاوردند. با تحلیل تصمیم در مورد انکشاف مجدد دهات، تعلیمات عامه و نامزدی های سیاسی، دال در مورد گوناگونی تصمیمگیری در نیو هافن New Haven حکایت میکند. وی نشان میدهد که این ساحه ها مستقل از همدیگر اند، و اینکه در کل، افراد مختلف در عرصه های مختلف اعمال قدرت مینمایند و بدین گونه کدام گروپ از افراد یعنی کدام ایلیت در امر تصمیمگیری در

عرصه های مختلف نمیتواند اعمال قدرت نماید. وی همچنان استدلال میکند که:

روال یا پروسه ی تصمیمگیری پاسخگوی اولویتهای شهروندان میباشد زیرا سیاستمداران و مقامات انتخاب شده نتایج انتخابات آینده را در کار خود در نظر میگیرند. دال مینگارد این غیرعقلانه خواهد بود که اندازه ی نفوذ غیر مستقیم رای دهندگان را که ممکن است برتصامیم رهبران بوسیله ی انتخابات اعمال گردد کم اهمیت دهیم (شماره: {2} ص. 101).

هیچ موضوع دارای اهمیت برای رای دهندگان (قبلی)، بوسیله رای دهندگان بعدی برای مدت زیادی نادیده گرفته نخواهد شد. بدین گونه دال سیاست پلورالیستی را متنوع و باز توصیف میکند. او مینویسد:

استقلال، نفوذپذیری و گوناگونی بخشهای مختلف قشر سیاسی این امر را تضمین مینماید که هر گروه ناراضی سخنگویی در قشر ساسی در یابد (ص. 93).

اما گوناگونی و باز بودن (openness) که دال مبیند ممکن است بی نهایت فریبنده باشد. هرگاه قدرت در داخل سیستم اعمال گردد تا تصمیمگیری را به موضوعات قابل قبول محدود سازد- افراد و ایلیت ممکن است بصورت جداگانه برای اتخاذ تصامیم قابل پذیرش عمل نمایند. این نیز ممکن است که آنان همگون عمل نمایند و یا حتی نتوانند عمل نمایند- و این

موضوعات را خارج از سیاست نگهدارند و بدین گونه از گوناگونی بیشتر سیستم جلوگیری نمایند.

یک جامعه ی سیاسی (polity) چنین پنداشته میشود، که در تصمیمگیری خود پلورالیستیک است. میتواند در عدم اتخاذ تصمیم خود متحد باشد، (شماره: {9} ص. 179). شیوه ی تصمیمگیری از این امکان جلوگیری مینماید تا اینموضوع در نظر گرفته شود. دال نتیجه گیری مینماید که سیستم (سیاسی) برای هرگروپ ناراض قابل نفوذ و باز میباشد، اما دال با مطالعه ی قضایا یا موارد نفوذ موفقانه به این نتیجه میرسد و هیچگاهی موارد تلاشهای ناکام برای نفوذ در سیستم را ارزیابی نکرده است. بعلاوه این نیز با فرضیه نفوذ غیر مستقیم، کنترل رهبران بوسیله ی رای دهندگان را میتواند به فرق آن برگرداند.

نفوذ غیر مستقیم همچنان میتواند چنان عمل کند که سیاستمداران، مقامات و دیگران را از عنوان کردن موضوعات یا پیشنهاداتی بازدارد که برای برخی از گروپها یا نهادها در جامعه غیرقابل قبول اند. همچنان میتواند نه تنها به نفع رای دهندگان، بلکه به نفع ایلیت خدمت نماید.

خلاصه ی سخن اینکه دید یک بعدی از قدرت نمیتواند راه های کمتر قابل دید را آشکار سازد که در یک سیستم پلورالیستی ممکن است به نفع برخی از گروپ ها و برضد برخی دیگر (Bias) خدمت نماید.

دید دوبعدی در آشکار سازی این حقیقت تا اندازه یی پیش می‌رود که پیشرفت چشمگیری شمرده می‌شود. اما این دید خود را به مطالعه ی وضعیتی محدود مینماید که (mobilization of bias) میتواند نتیجه ی تصامیم افراد دانسته شود که تاثیر جلوگیری کننده بر نارضایتیهای آشکار و پنهان واقعی و قابل نظارت دارد، نارضایتی هایی که در پروسه ی سیاسی به موضوعات میتواند تبدیل شوند.

این خود به فکر من مشخصه ی خیلی کمزور و نارسای بررسی فقر، نژاد و سیاست در بالتیمور توسط Bachrach و Bartz می باشد. همه ی آنچه این پژوهش به آن منتهی میگردد عبارت است از ارزیابی تصامیم مختلف شاروالی و رهبران مشاغل (business) برای جلوگیری خواستهای سیاهان بالتیمور از تبدیل شدن به موضوعات تهدیدکننده ی سیاسی (با وسایلی مانند انجام قرارها و وعده ها، ایجاد گروپ ضربتی برای رفع فقر، حمایت از برخی تدابیر رفاه عامه و از این گونه) یکجا با این محاسبه که چگونه سیاهان از راه مبارزه آشکار- به شمول نا آرامی- دسترسی سیاسی را به دست آورده اند.

ارزیابی نامبرده سرسری دانسته میشود زیرا خود را به بررسی تصامیم انفرادی محدود مینماید که به هدف جلوگیری از تبدیل خواستهای بالقوه ی تهدید کننده به خواستهای خطرناک سیاسی، اتخاذ گردیده اند. ارزیابی ژرفتر خود را وقف آنهمه راه های پیچیده و ماهرانه یی خواهد کرد که بدان

وسیله بیکارگی رهبران و سهم نهادها (ی سیاسی، صنفی و تعلیمی) که تاکنون در نگهداری سیاهان بالتیمور خارج از سیاست خدمت کرده اند، و در واقعیت برای یک مدت دراز آنان را حتی از تلاش برای سهمگیری در سیاست دور نگهداشته اند.

دید سه بعدی قدرت این امکان را بدست میدهد تا چنین ارزیابی صورت گیرد. به عبارت دیگر این دید در پهلوی توضیح مشخص، دورنمای توضیح جدی سوسیولوژیک را نیز- از اینکه چگونه سیستم سیاسی از خواستها جلوگیری مینماید تا به موضوعات سیاسی مبدل نگردند، و حتی از تبدیل شدن آنها به موضوعات سیاسی جلوگیری مینمایند- پیشنهاد مینماید.

اکنون که اعتراف کلاسیک چنین کاری بوسیله ی پلورالیستان صورت گرفته است، چگونه میتوان آنچه را مطالعه نمود که اتفاق نیافتاده؟ پولسی مینگارد:

...گفته میشود که فقدان عمل / حادثه صفری (non-event) پالیسی رانسبت به پالیسی سازی (Policy making) بیشتر مهم میسازد. این بیان دارای یکمقدار کشش و ارزش است، اما دشواریهایی را برای پژوهش بوجود میآورد. ما میتوانیم ژرفای موضوع را با پذیرش این امر دریابیم که فقدان حادثه یا رویداد خیلی ها مهمتر از رویداد است و جستجو نماییم کدام یک از

این حوادث صفری (non-event) در جامعه بحیث مهمترین باید پنداشته شوند، نه همه ی آنها. برای هر رویدادی (فرقی نمیکند که چگونه تعریف گردیده است) بدیل های بی نهایت زیاد وجود خواهد داشت. بنابراین کدام یک از آنها باید مهم دانسته شوند؟ یک پاسخ قناعت بخش عبارت خواهد بود از: آن نتایجی که تعداد قابل ملاحظه ی از بازیگران در جامعه آن را میخواستند و بدست نیامده اند، تا آنجایی که این خواستها یا اهداف با صراحت بوسیله ی مردم در جامعه دنبال گردیده. شیوه ی بررسی که در نیو هافن به کار برده شده امکان معقولی برای احتوای آنها میباشد.

پاسخ غیر قناعتبخش این خواهد بود که گفته شود:

برخی از non-events که بوسیله ی ناظران خارجی بدون مراجعه به آرزوها یا فعالیتهای باشندگان جامعه ابراز شده اند. این پاسخ بدین دلیل قناعت بخش نیست که برای ناظران خارجی نامناسب است که از زمره ی همه ی نتایج ممکن آن دسته را برگزینند که صورت نگرفته و آنان این دسته را مهم میدانند و اعضای جامعه آنها را مهم نمیدانند. این برخورد نتایج پژوهش را در معرض خطر قرار میدهد (شماره: { 30 }، ص. 96-97).

به همین گونه ولفینگر Wolfinger استدلال میکند که:
 گوناگونی بی پایان در مورد عدم اتخاذ تصمیم non-decisions
 ... انطباقی بودن مفکوره را بر دیدگاه های مختلف
 ایدیولوژیکی آشکار میسازد (شماره: { 37 } ، ص. 1075).

بعلاوه فرض نمایید که ما "یک تیوری را در مورد منافع سیاسی
 و رفتار عقلی پیشنهاد مینماییم که توضیح میکند انسانها
 چگونه در شرایط معین رفتار خواهند نمود ، هرگاه تنها گذاشته
 شوند، و از این تیوری برای حمایت این ادعا استفاده نماییم که
 ناکامی انسانها در انجام چنین رفتاری نتیجه ی اعمال قدرت
 میباشد. در این رابطه ولفینگر استدلال میکند که ما کدام وسیله
 یی در دست نداریم تا بدانیم 1) آیا اعمال قدرت صورت
 گرفته است و یا 2) تیوری درست نبوده است (ص. 1078).
 نکته ی اولی که باید در برابر این در ظاهر دلیل نیرومند آورد
 این است که این اقایان از یک دشواری راهکارانه/
 میتدولوژیک به یک اظهار اساسی می پردازند. سخن بر سر
 این نیست که نشان داده شود اعمال قدرت در یک وضعیت
 معین دشوار یا حتی ناممکن است. ما میتوانیم به این نتیجه
 برسیم که اعمال قدرت صورت نگرفته. مهمتر از همه من به
 این باور نمیکنم که شناسایی چنین اعمال قدرت ناممکن نمی
 باشد.

اعمال قدرت یعنی چه؟ معنای اعمال قدرت چیست؟

با اندکی توجه در میابیم که معنای "exercise of power" اعمال قدرت و "exercising power" تعمیم قدرت کم از کم از دونکته‌ی نظر دشواری آفرین اند:

در کاربرد روزانه اصطلاح متذکره معنای ناخوشایند دوگانه را می‌رساند. گاهی چنان پنداشته میشود که هر دو (فردگرایانه) اندویدوالیستیک و عمدی اند. و این بدان معنا است که اعمال قدرت یک موضوع فردی است و افراد اند که بصورت آگاهانه برای متاثر گردانیدن دیگران (نفوذ بر دیگران) عمل میکنند. همچنان به نظر میرسد که برخی احساس نارضایتی میکنند وقتی که از اعمال قدرت بوسیله‌ی گروه‌ها، نهادها یا مجامع صحبت میکنند یا درمورد افراد و مجامعی سخن گفته میشود که بصورت نا آگاهانه اعمال قدرت مینمایند. این یک مورد جالب از فرضیه‌های فردی و عمدی است که در زبان ما ایجاد میگردد- اما به خودی خود نمیتواند دلیلی باشد برای قبول چنین پندارها.

پیشنهاد مینمایم که از چنین پندارها دست برداشته و در مورد اعمال قدرت، آگاهانه یا غیر آگاهانه، چه بوسیله افراد یا گروه‌ها، نهادها و از این گونه صحبت نماییم. استدلال منفی در مورد کاربرد مجدد این است که کدام کلمه‌ی دیگری وجود ندارد (اعمال قدرت یا استفاده از قدرت از هم اندکی فرق دارند). من استدلال مثبتی را پیشنهاد خواهم نمود.

راه دوم که اصطلاح اعمال قدرت دشواری آفرین است این است که این اصطلاح یک ابهام مهم و جالبی را پنهان میدارد. من قبلاً از تعریف دال از اعمال قدرت یاد کردم و آن عبارت بود از واداشتن (ب) توسط (الف) به انجام آنچه (ب) در غیر آن انجام نخواهد داد. این تعریف به شکلی که بیان گردیده خیلی ساده است.

انگارید که (A) بصورت عادی (B) را متاثر میسازد. این به معنای آن است که هرگاه (A) در شرایط یا وضعیتی که عادی پنداشته میشود عمل x را انجام دهد، (B) را به آنچه وامیدارد که در غیر آن نخواهد کرد. در اینجا عمل A یعنی x ، بسنده است تا B را به انجام آنچه وادارد که در غیر آن نخواهد کرد. همچنان فرض نماییم که همین فرضیه در مورد A1 نیز صدق مینماید. وی نیز میتواند B را بصورت عادی تحت نفوذ قرار دهد. عمل A1 که عبارت باشد از y نیز به همان گونه بسنده است تا (B) را به انجام آنچه وادارد که وی در حالت عادی انجام نخواهد داد. حال فرض مینماییم که هم ای (A) و هم ای یک (A1) در برابر (B) همزمان عمل میکنند. و (B) مطابق به آن عمل خود را تغییر میدهد. در این حالت (B) بوسیله "اعمال قدرت" هردو متاثر گردیده، مگر پیامد اعمال قدرت همان است. هرگاه یکی از آنها بصورت انفرادی اعمال قدرت میکرد، باز هم پیامد همان میبود. در این رابطه سودی ندارد که بپرسیم کدام یک از آن دو موجب تغییر مشی

گردیده است. یا به عبارت دیگر تفاوت در رفتار نتیجه ی کار کدام یک می باشد: زیرا هردو به اعمال قدرت پرداخته اند. هردو چنان به اعمال قدرت پرداخته اند که برای حصول نتیجه بسنده بوده است. باز هم هیچ یک از این دو نمیتواند ادعا کند که تغییر در رفتار نتیجه ی کار و ی می باشد. بیاید این مورد از "اعمال قدرت" را مورد/وپراتیفی یا عملی بنامیم.

قضیه پیشین را با قضیه دیگری مقایسه مینماییم، موردی که A موجب تغییر در نتیجه میگردد: در این حالت در شرایط عادی الف عمل X را انجام میدهد و واقعاً (B) را به انجام آنچه وامیدارد که در غیر آن انجام نمیداد. در این حالت X عبارت است از فکتور مداخله که جریان عادی حوادث را بر خلاف قضیه قبلی مختل میسازد. در قضیه ی پیشین (ex-) hypothesis دو شرط بسنده ی مداخله کننده وجود دارد و بدین گونه هیچکدام نمیتواند به دلیل موجودیت دیگر بگوید که موجب تغییر در رفتار گردیده. در اینجا جریان عادی حوادث بوسیله ی موجودیت شرط بسنده و مداخله کننده مختل گردیده است. در این قضیه میتوان گفت که مداخله ی الف (A) موجب تغییر میگردد. بیاید این مورد از "اعمال قدرت" را مورد موثر بنامیم.

مهم است تا یک تمایز دیگر را بیافزاییم و آن عبارت است از: چه تغییری را الف (A) در نتیجه موجب میگردد. الف

(A) از ب (B) می‌خواهد کار ویژه‌ای را انجام دهد، الف (A) ممکن است به شیوه‌های زیادی موفق به تغییر در مشی ب (B) گردد. تنها در حالتی که تغییر مشی ب مطابق به خواسته‌های الف (A) می‌باشد یعنی موردی که الف (A) به همنوایی ب دست می‌یابد، می‌توانیم بصورت شایسته از اعمال موفقانه قدرت سخن گوئیم: در اینجا اثرگذاری به کنترل تبدیل می‌گردد. این همین مورد اعمال موفقانه ی قدرت، یا تامین همکاری می‌باشد که باخراخ و بارتس بصورت ویژه بر آن توجه مینمایند. اعمال موفقانه ی قدرت میتواند بمثابة ی جز ی از اعمال موثر قدرت دیده شود. هرچند میتوان استدلال کرد در حالتی که اعمال اوپراتیفی قدرت به همکاری منجر می‌گردد، این نیز یک شکلی از اعمال موفقانه (غیر معین) می‌باشد.

اکنون میتوان به بررسی این پرسش پرداخت که شناسایی اعمال قدرت بصورت دقیق شامل چه می‌باشد. اعمال قدرت از زمره شامل ادعای دوگانه می‌باشد که الف (A) به شیوه ی معین عمل مینماید (یا نه میتواند عمل نماید) و اینکه ب (B) به انجام آنچه وادار می‌گردد که در غیر آن انجام نخواهد داد، (من عبارت "انجام دادن" را به معنای وسیع آن به کار می‌برم تا فکر کردن خواستن و احساس و از این گونه را شامل گردد). در قضیه ی اعمال موثر قدرت- الف (A)، ب (B) را به انجام آنچه وامیدارد که در غیر آن انجام نخواهد داد. در قضیه ی اعمال اوپراتیفی قدرت الف یکجا با یک دیگر یا یک شرط

بسنده ی دیگر ب (B) را به آنچه وامیدارد که در غیر آن انجام نخواهد داد.

هر نوع کار برد یا استعمال اعمال قدرت (به شمول آنچه دال و همکارانش میپندارند) همواره یک پندار را ایجاد مینماید که:

برای A به تنهایی یا یکجا با یک شرط دیگر بسنده، B کار غیر از آنچه - یعنی b - را انجام میدهد که میخواست. این خود دلیل بر آن است که بسیاری از دانشمندان (بصورت اشتباه) بر

شرایط تصادم واقعی و قابل نظارت بحیث شرط ضروری قدرت تاکید میورزند (در حالیکه دلایل تیوریتیکی و در واقع ایدیولوژیک زیاد دیگری نیز وجود دارد). زیرا چنین تصادم فکر متضاد counterfactual اماده را بدست میدهد. هرگاه الف

(A) و ب (B) در تصادم با هم قرار داشته باشند - الف (A)

یکچیز (a) و ب چیز دیگر (b) را بخواهد و A بر B اعمال

قدرت نماید و پیروز گردد میتوان گفت که B در غیر اعمال قدرت A, b را میخواست انجام دهد. زمانی که بین الف (A) و

ب (B) تصادمی وجود ندارد که بتوان آنرا نظارت نمود، ما باید

اساس دیگری را برای بیان یک تصور/ فکر لازم و مربوط بوجود آوریم. یعنی ما باید اساس غیرمستقیم دیگری را برای

این بیان ایجاد نماییم که: هرگاه الف (A) به شیوه ی معینی

عمل نه میکرد (یا موفق به عمل نمیگردید) - و، در حالت

قدرت او پراتیفی، شرایط بسنده دیگری فعال نمیبود - ب (B) به

گونه دیگر از آنچه فکر میکرد و عمل مینمود که بصورت

معمول فکر و عمل مینمود. به بیان کوتاه، ما باید توقع خویش را مبنی بر این که ب (B) دیگرگونه فکر و عمل مینمود تبریه نمایم یا مستدل سازیم. و همچنان نیاز داریم که ابزار و میکانیزمی را مشخص گردانیم که بوسیله آن الف (A) به شیوه‌ی که بسنده بوده ب (B) را از انجام کاری جلوگیری نماید یا وادار به عمل مینماید.

من کدام دلیلی را نمی بینم که هیچ یک از این ادعاها را در اساس حمایت نکند و مدعی این هم نیستم که این کار آسان و ساده می باشد. چنین کاری به یقین نیازمند آن است که پژوهشگر ژرفتر و فرا تر از بررسی هایی عمل نماید که در مورد قدرت در علوم سیاسی انجام شده اند. خوشبختانه اثر ماتیو کریسون (Matthew Crenson) به نام

The Un-Politics of Air Pollution: A Study of Non-Decisionmaking in the Cities

(شماره: {9}) مثال خوبی را بدست میدهد از اینکه چگونه میتوان این وظیفه را انجام داد. چهارچوب تیوریتیکی این کتاب را میتوان بر خط مرزی میان دید دو بعدی و دید سه بعدی از قدرت تعیین نمود: من این مطالعه را بحیث تلاش جدی تجربی برای کاربرد قبلی (یعنی دید دوبعدی)، یکجا با تعداد معینی از عناصر آخری (هدف دید سه بعدی است) مبینم. این بررسی به همین دلیل پیشرفت تیوریتیکی در مطالعه‌ی تجربی روابط قدرت می باشد. بررسی نامبرده با صراحت تلاش مینماید راه هایی را برای توضیح (آنچه اتفاق

نیافتاده) دریابد. به این هدف که نه فعالیت سیاسی بلکه عدم فعالیت سیاسی موضوع مناسب تحقیق میباشد (ص. vii و ص. 26) وی میپرسد چرا موضوع آلودگی هوا در ابتدا و بصورت موثر در برخی از شهرهای امریکا برخلاف برخ دیگر از شهرها مطرح نگردید؟

موضوع مورد نظر وی عبارت از (دریافت... چرا بسیاری از شهرها و شهرکها در ایالات متحده امریکا در تبدیل پروبلمهای آلودگی هوا به موضوع سیاسی ناکام گردیدند، ص. vii) و با از میان بردن خصلت سیستمهای سیاسی محلی را و بخصوص در رابطه با "نفوذ پذیری" آنها در روشنایی قرار میدهد. وی نخست نشان میدهد که اختلافها در برخورد با آلودگی تنها به سطوح مختلف آلودگی یا مشخصه های اجتماعی شهروندان مورد نظر مرتبط ساخته میشوند. سپس وی بررسی همه جانبه ای از دو شهر همسایه در اندیانا بدست میدهد که هر دو از نگاه آلودگی و نفوس مشابه اند. شیکاگوی شرقی، یکی از این دو شهر در سال 1949 به تصفیه هوا اقدام میکند، در حالیکه شهر گیری Gary تا سال 1962 کاری در این مورد انجام نمیدهد. به بیان وی شهر دومی شهر یک کمپنی میباشد که کمپنی فولاد U.S. Steel بر آن شهر با سازمان نیرومند حزبی حاکمیت دارد. در حالیکه شهر نخستین زمانی که مقرره ی کنترل آلودگی هوا را تصویب مینمود دارای یک تعداد از شرکت های فولاد، مگر فاقد سازمان نیرومند حزبی بود.

استدلال وی (که با حقایق اقناع کننده ارایه می‌گردد) این است که کمپنی U.S. Steel که شهر گیری را اعمار کرده و مسوول رفاه آن بود، برای مدت زیاد حتی از مطرح شدن موضوع بصورت موفقانه با استفاده از شهرت به قدرت و پیشینی واکنشها جلوگیری نموده و برای چند سال دیگر تلاشها را برای مطرح ساختن موضوع آلودگی هوا عقیم ساخته و متن و محتوای مقررہ ضد آلودگی هوا را که سرانجام نافذ گردید مورد نفوذ قرار داد. کمپنی نامبرده همه ی این دستاوردها را بدون انجام کدام عمل یا وارد شدن به عرصه ی سیاسی بدست آورده است. تنها شهرت کمپنی به قدرت، بدون اعمال قدرت بسنده بوده تا از مطرح شدن موضوع آلودگی هوا جلوگیری نماید (ص. 124) و هنگامیکه این موضوع سرانجام مطرح گردید (بویژه به دلیل تهدید عمل توسط دولت) کمپنی فولاد امریکا ... محتوای مقررہ را بدون اینکه عملی را در اینمورد انجام دهد مورد نفوذ قرار داد و بدین ادعای پلورالیستی صحنه نهاد که قدرت سیاسی به بازیگران سیاسی تعلق دارد (ص ص. 69-70).

کریسون استدلال مینماید که کمپنی فولاد امریکا " از نقاط بیرون از محدوده ی رفتار سیاسی قابل نظارت" اعمال نفوذ کرده و " ... با اینکه کمپنی به ندرت بصورت مستقیم در مباحثات آلودگی هوا توسط پالیس - میکرها مداخله نموده با آنهم قادر بود بر حدود و جهت مباحثات متذکره اثرگذار (ص. 107).

وی مینگارد:

فعالین ضد آلودگی هوا در شهر گیری برای مدت زیادی نتوانستند موضعگیری روشن کمپنی فولاد را معلوم نمایند. یکی از آنان با نگاهی به گذشته ی مباحثات در مورد هوای آلوده، بی تفاوتی یا گریز از توجه توسط بزرگترین کمپنی صنعتی شهر را عامل تعیین کننده در خنثی ساختن تلاشهای انجام شده ی قبلی برای انفاذ مقرره ی کنترل آلودگی هوا میدانند. وی ابراز داشت که آمران کمپنی با تفاهم، تایید و " توافق" که آلودگی هوا زیان اور میباشد، فریب میدادند و آنها هیچگاهی به هیچکاری در این مورد دست نزدند. هرگاه جنگی در آن جا (در آن شهر) صورت میگرفت، ممکن بود چیزی بدست آید. آنچه کمپنی فولاد در رابطه با آلودگی هوا در شهر گیری انجام نداد ممکن است مهمتر از آنچه باشد که این کمپنی انجام داده است (ص ص 76-77).

پس از بیان مفصل بررسی دو قضیه ، پژوهگر به ارزیابی مقایسوی ارقام مصاحبه های رهبران سیاسی پنجاه و یک شهر میپردازد که به هدف آزمایش فرضیه های برخاسته از مطالعات دو شهر انجام شده اند.

نتیجه گیری کرینسون عبارت است از این که: موضوعات آلودگی هوا در شهر هایی که صنعت از " شهرت قدرت" برخوردار است، تمایل به رشد نداشته اند، (ص 145) و " در جایی که صنعت در رابطه با آلودگی هوا خاموشی اختیار

نموده، شانس زندگی " موضوعات آلودگی هوا، احتمال بیشتر نابودی را داشته اند (ص. 124).

بازهم سازمان حزبی نیرومند و متنفذ از انکشاف موضوع آلودگی هوا میتواند جلوگیری نماید زیرا خواست مبنی بر هوای پاکیزه نفعی را متضمن نخواهد بود که ماشین نیرومند حزبی در پی آن است. بخصوص جایی که صنعت از شهرت زیاد قدرت برخوردار میباشد، یک حزب نیرومند امکان حیات مسایل مربوط به آلودگی را افزایش خواهد داد، زیرا به حصول نفوذ صنعتی خواهد پرداخت. بصورت کل کریسنون با باورمندی استدلال مینماید که کنترل آلودگی هوا مثال خوبی است از یک ملکیت عامه که مصارف اختصاصی آن بر صنایع متمرکز میباشد: بدین گونه مخالفت آخری نیرومند خواهد بود، در حالیکه حمایت از آن ضعیف خواهد بود. به علت اینکه آنچه از آن بدست میاید از دست داه میشوند و برای رهبران حزبی که مصروف معاملات اعمال نفوذ (lobbying) اند کار در این راستا جالب نخواهد بود.

کریسنون در برابر پلورالیستان استدلال مینماید که موضوعات سیاسی باهم مرتبط اند و موضوعات کولکتیفی یا جمعی بدین بنیاد دیگر موضوعات کولکتیفی را مدد میرسانند و یا بر عکس آن. بدین گونه از راه انکشاف یک موضوع در اجندای سیاسی فعالین مدنی ممکن است به بیرون کشیدن دیگر موضوعات از اجندای سیاسی موفق گردند (ص. 170):

جایی که بیزنس Business و انکشاف صنعتی در راس توجه قرار دارد، مشکل هوای آلوده نادیده گرفته میشود. برجستگی یک موضوع، به نظر میرسد که با به حاشیه رفتن دیگری همراه میباشد. وجود چنین رابطه این دید پلورالیستی را مورد سوال قرار میدهد که موضوعات مختلف سیاسی بصورت مستقل مطرح و از صحنه ناپدید میگردند (ص. 165). آنچه کرینسون میخواهد بگوید این است که "محدودیت هایی" وجود دارند که از نظر سیاسی "بر محیط تصمیمگیری تحمیل میگردند". به گونه یی که "عمل تصمیمگیری به پروسه ی عدم اتخاذ تصمیم برگردانیده میشود (ص. 178). به عبارت دیگر، پلورالیسم "ضامن باز بودن سیاسی یا حاکمیت مردمی نیست" و نه مطالعه ی پروسه ی تصمیمگیری و نه هم موجودیت "تنوع مشهود" به ما در مورد آن گروپ ها و موضوعات چیزی خواهند گفت که ممکن است از حیات سیاسی شهر بیرون نگهداشته شده اند (ص. 181).

من چهارچوب تیوریتکی بررسی کرینسون را در خط مرزی میان دید دو بعدی و سه بعدی تعیین موقعیت نمودم. این بررسی از سویی تحلیل بعد دوگانه تصمیمگیری است که توسط Baratz و Bachrach ارایه گردیده. و از سوی دیگر از موضوعگیری آن دو (آنگونه یی که در کتاب آنان ارایه شده) فراتر میرود. بدین معنا که نخست، این پژوهش پروسه ی تصمیمگیری را بر اساس سلوک یا رفتار- یعنی آنگونه یی که

تنها در تصامیم نشان داده میشوند- تعبیر نمی نمایند- و به inaction (یا عمل صفری یا فقدان عمل تاکید میورزد- مترجم). "آنچه کمپنی فولاد امریکا انجام نداد....". دوم این چهارچوب تیوریتیکی غیر فردگرا و غیر اندیویدوالیستیک است و قدرت نهادینه شده ساختاری (Institutional power) را بررسی مینماید. و سوم این بررسی راه هایی را مورد ارزیابی قرار میدهد که از آن راه ها بوسیله ی اعمال چنین قدرت از تبدیل شدن خواستها به موضوعات یا مطرح شدن آنها جلوگیری میشود:

اشکال و اقدامات محلی سیاسی ممکن است حتی توانمندی شهروندان را در برگردانیدن برخی از نارضایتی های غیر صریح به نارضایتیهای روشن و آشکار شامل گردد. به عبارت کوتاه چیزی به شکل ایدیولوژی بیان نشده، در نهاد های سیاسی حتی نهاد هایی که روشنفکر، انعطاف پذیر و غیر وابسته بنظر میرسند وجود دارد. ایدیولوژی به این مفهوم که درک یا تصور و بیان انتخابی مشکلات و تصادمات اجتماعی... را حمایت مینماید (ص. 23).

بدین شیوه، "نهادها و رهبران سیاسی محلی ممکن ... کنترل چشمگیری را بر آنچه مردم برای توجه برمیگزینند و اینکه چگونه نگرانی شان را تبارز میدهند، اعمال نمایند" (ص. 27):

محدودیت ها بر حیطه ی تصمیمگیری ممکن است 'شعور سیاسی مردم محل' را از راه محدود ساختن افکار اقلیت به

اقلیتها و سلب حق رشد اقلیت به اکثریت دشوار سازد(ص.ص. 180-1).

بررسی کرینسون بدان لحاظ دارای اهمیت نیز است که نیاز دوگانه ای را که در بالا از آن تذکر رفت برآورده میسازد: دلیل خوبی وجود دارد که توقع برده شود (بخصوص با این فرض که کنترل آلودگی هوا بصورت حتم به معنای بیکاری نمیباشد) مردم بهتر است مسموم نگردند - حتی اگر آنان این خواست را ابراز هم نه نمایند - و (این بررسی گواه انکار ناپذیری را در مورد راه هایی ارایه مینماید که نهاد ها، بخصوص کمپنی فولاد امریکا، اغلب از راه انتخاب صفری (inaction) از علاقمندی شهروندان برای عملکرد برای جلوگیری از آلودگی هوا، جلوگیری نموده است. بدینگونه هم حقیقت متضاد/ کاونترفاکچوال مربوطه و هم شناسایی میکانیزم قدرت تبریه میگردند.

از جانب دیگر شیوه شهرت که کرینسون برای شناسایی قدرت به کار میبرد وی را به این وامیدارد تا به انگیزه های سرمایه داران (industrialists)، رهبران سیاسی و از این گونه توجه نماید و امکان توضیحات غیر شخصی، ساختاری و سیستماتیک ' را مانند اینکه 'برخ اشکال حکومت محلی در ایالات متحده در حل چنین موضوع ویژه ناتوان اند' نشان

دهد K. Newton, review of Crenson, op.cit., Political

دشواریها

میخواهم با اشاره به دشواریهای دید سه بعدی از قدرت این بحث را پایان بخشم. این دشواریها عبارت اند از:

- (1) تبریهِ ی متضاد قضیه counterfactual مربوطه
- (2) تشخیص میکانیزم یا پروسه ی اعمال قدرت.

تبریهِ ی ضد یا تفیض همواره مانند قضیه ی آلودگی هوا در شهر گیری آسان و روشن نیست. یکتعداد از مشخصه هایی وجود دارند که ممکن است در قضایای غیر از قضیه ی شهر گیری ایالت اندیانا وجود نداشته باشند.

نخست قضاوت نورماتیف و اصولی در مورد منافع شهریان گیری در مسموم نشدن غیر قابل منازعه میباشد. این قضاوت آنگونه ای که کرینسون میگوید بر 'مفکوره ی فرد ناظر در رابطه با ارزش حیات انسان' (ص. 3) استوار میباشد. دوم فرضیه ی تجربی که شهریان شهر گیری، در صورتیکه اطلاعات بیشتر و امکان گزینش را میداشتند، ترجیح میدادند که مسموم نگردند، بیشتر مورد پذیرش است، با در نظر داشت این فرض که چنین بدیل به افزایش بیکاری نمی انجامید.

سوم بررسی کرینسون اطلاعات مقایسوی را در حمایت ازین ادعا فراهم مینماید که در شرایط دیگر جایی که به اصطلاح قدرت عدم اتخاذ تصمیم فعال نمی بود یا به درجه ی کمتر فعال میبود، مردم یا اشخاص دارای ویژگیهای قابل مقایسه چنین انتخاب را انجام میدادند و یا باندکی دشواری این گزینش را تحمیل مینمودند 20.

دربرخ موارد بی نهایت دشوار است تا خلاف یا کونترفاکچوال مربوطه را به اثبات رساند. آیا میتوانیم فرض نماییم که قربانیان بی عدالتی و نابرابری همواره برای عدالت و برابری خواهند رزمید، مگر برای اعمال قدرت؟ در رابطه با نسبت فرهنگی ارزشها چه میتوان گفت؟ آیا چنین تصویری یک شکلی از اتنوسینتریزم نمی باشد؟ چرا نباید گفت که داشتن یک سیستم ارزشی مانند کمونیسم آرتودوکس یا سیتیم کاست که 'ما' رد مینماییم مواردی از تفاهم واقعی در مورد ارزشهای مختلف اند؟ حتی در چنین مواردی نیز گواه تجربی فراتر از دسترس ما قرار ندارد.

۲۰ باید یاد دهانی کرد که این رابطه احصایوی نسبتاً پایین است)

بلندترین آن ۶۱ و اغلب میان ۲۰ و ۴۰ میباشد)

کرینسون تنها هایپوتیزهایی را ارایه مینماید که درجه عالی امکان را دارد که مدارک ارایه شده بوسیله وی با آنها در تناقض قرارندارند بلکه بصورت ضعیف حمایت میشوند.

ناممکن نیست شواهد ارایه نماییم - که بر اساس اقتضای قضیه باید شواهد نیز غیر مستقیم باشند - تا این ادعا را به کرسی بنشانیم که یک مورد به ظاهر تفاهم، (در رابطه با گروههای مختلف و مرکبات متنوع سیستم ارزشی میتواند قضایای مختلط وجود داشته باشد) نه واقعی بلکه تحمیلی میباشد. چنین گواهی را در کجا میتوان یافت؟ در دفترچه های زندان اتنونی گرامشی مطلب جالبی در این مورد وجود دارد. وی 'بین فکر و عمل یعنی همزیستی دو گونه (صور) جهان که یکی در کلمات و دیگری در عمل موثر' (شماره: { 27 }، ص. 326) متبازر میگردد، تمایز میگذارد، جایی که این رویارویی 'در زندگی توده های بزرگ اتفاق میافتد'.

گرامشی مینگارد:

این نه میتواند چیز دیگر جز بیان تضادهای عمیق یک نظم اجتماعی تاریخی باشد. این نشان دهنده این است که گروه اجتماعی مورد بحث ممکن است در واقعیت امر تصور خود را از جهان داشته باشد، حتی اگر نارس و نطفه ای هم بوده باشد، تصویری که خود را در عمل تبارز میدهد اما گاه گاهی، این زمانی است که گروه بحیث یک تمامیت ارگانیک عمل مینماید. اما همین گروه اجتماعی به دلیل فرمانبرداری و پیروی رو شنفکرانه، تصویری را میپذیرد که از خودش نیست بلکه به گروه دیگری مربوط میباشد. و این تصور یا پندار را به زبان

تایید میدارد و باور دارد که آن را دنبال مینماید، زیرا این همان پنداری است که گروپ آن را در "زمانهای عادی" یعنی زمانی که عمل گروپ نه مستقل و نه خودمختار است بلکه فرمانبردارانه و متبوع است، دنبال میکند (ص.

۲۱.(۳۲۷

ممکن است شخصی آنچه را گرامشی در مورد تصور یا پندار گروپ اجتماعی بیان داشته نه پذیرد، اما این میتواند خیلی آموزنده باشد که دیده شود چگونه انسانها در "زمان های غیر عادی" وقتی (فرضیه ی پیشین) "تسلیمی و اطاعت روشنفکرانه" ناموجود یا نابود شده اند، زمانی که دستگاه قدرت از میان برده شده و یا محدود و ناتوان گردیده، چگونه عمل مینمایند. گرامشی خود مثال "عاقبت مذاهب و کلیساها" را بیان میدارد:

مذهب یا کلیسای معینی جامعه ی پیروان خود را (در چهارچوب حدودی نگهمیدارد که بوسیله ی نیازمندی های عمومی انکشاف تاریخی تحمیل میگردند) تا آنحد نگهمیدارد که بتواند عقیده خود را بصورت دایمی رشد دهد و بصورت انسجام یافته و خستگی ناپذیر معذرت خود را تکرار مینماید، همیشه و همواره با استدلال های

۲۱. در اینجا به اتکای گرامشی بر مفهوم خودمختاری توجه کنید.

همگون مبارزه میکند و سلسله‌ی مراتب ذهنی را که کم از کم در ظاهر به اعتقاد، هویت مفکوره را می‌بخشد، محافظت مینماید. هنگامیکه ادامه‌ی روابط بین کلیسا و پیروان به دلایل سیاسی با خشونت برهم می‌خورد، آنگونه‌ای که در دوران انقلاب فرانسه اتفاق افتاد، خساره وارده به کلیسا غیر قابل محاسبه می‌باشد (ص. 340).

واکنش‌های کشور چک را در برابر ناتوانی دستگاه قدرت در سال 1968 م بحیث مثال معاصر میتوان در نظر گرفت.

شواهد را در زمان‌های عادی نیز میتوان جستجو کرد. می‌خواهیم دریابیم که اعمال قدرت، مردم را از انجام عمل و در برخی از موارد از فکر کردن باز میدارد یا نه. بدین گونه ما باید ارزیابی نماییم که چگونه انسانها در برابر فرصتها، به بیان هرچه دقیقتر در برابر فرصتهای شناخته شده واکنش نشان میدهند تا از مواضع تابع در سیستمهای هیرارشی فرار نمایند. ارقام و اطلاعات در مورد تناسب تغییر مواضع اجتماعی میتوانند در این رابطه ارزش چشمگیر تیوریتیکی دریابند. سیستم کاست اکثر بحیث نامزد پذیرفته شده " تفاهم واقعی ارزشهای متفاوت " شناخته میشود.

مگر مباحثات اخیر در مورد "سانسکریتیزه شدن" چیز غیر از آن را بمان نشان می‌دهد. بر بنیاد پژوهش سرینیواس ۲۲، چنین نیست که مواضع هر یک از اجزای ترکیبی کاست در سیستم برای همیشه معین باشد. تغییر موقعیت بخصوص در حلقه‌های میانی هیرارشی همواره ممکن بوده است. یک طبقه‌ی پایین موفق گردیده در یکی یا دو نسل از راه انتخاب ویجیتیریانیزم (vegetarianism) و تیتوتالیزم (teetotalism) و سانسکریتیزه - کردن (Sanskritizing) مراسم و پانتیون (pantheon) به موقعیت بالاتر دست یابد. کاست متذکره تا حد ممکن عنعنه، مراسم و اعتقادات برهنه‌ها را پذیرفته و این پذیرش شیوه‌ی زندگی براهمنی بوسیله‌ی یک طبقه‌ی پایین - هرچند در تیوری ممنوع می‌باشد - بارها تکرار گردیده است. این پروسه را بنام سانسکریتایزیشن

۲۲. M.N.Srinivas, Religion and Society among the Coorgs of South India (Oxford: Clarendon Press, 1952) p.30

سرینواس استدلال میکند " به نظر میرسد که بهبود اقتصاد ... به سانسکریتیزه شدن عنعنه و شیوه ی زندگی یک گروپ منتج میگردد، که این خود به " آرزومندی جمعی به ارتقا در جمع دوستان، همسایگان و رقیبان" ارتباط دارد و بوسیله ی " پذیرش شیوه هایی که بوسیله آنها موقف گروپ بالا می رود ۲۳ . دنبال میشود. چنین ارزو، چنان بنظر میرسد که، پس از حصول ثروت ایجاد میگردد، مگر دست یابی به قدرت سیاسی، تحصیل و مقام رهبری نیز در این تغییر نقش دارند. شواهد میرسانند که بین سیستم کاست آنگونه ای که " بصورت معمول در آن مورد فکر میشود" و آنگونه که در واقعیت وجود دارد، تفاوت مهمی وجود دارد (همان کتاب ص 56).

آنچه برای یک ناظر خارجی ممکن است بحیث تفاهم بر ارزشها بنظر آید که یک هیرارشی بیحد دقیق و ثابت را تقدس میبخشد، در واقعیت این حقیقت را پنهان میدارد که از شانس ها و فرصتهای شناسایی شده بوسیله ی کاست های پایین برای ارتقا در داخل سیستم - اگر همواره نبوده در بسا موارد استفاده بعمل آمده است میتوان گفت که این استدلال چندان متقاعد کننده نیست،

M.N.Srinivas, caste in Modern India and othedr. ۲۳

Edssays(London::ASiua Publishing House 1962)Pp.56-71.

زیرا تغییر موقعیت به رده های بالا در داخل هیرارشی مستلزم پذیرش هیرارشی میباشد تا کاست های سانسکریتیزه شده سیستم ارزشی را از خود نمایند و رد نه نمایند.

در برابر این استدلال میتوان بیان داشت که این خود دقیقاً موردی است از فاصله میان فکر و عمل، زیرا پذیرش شیوه ی زندگی براهمنی بوسیله ی یک کاست پایینی از نگاه تیوری ممنوع میباشد و بصورت کل موضعگیری کاست این است که شیوه ی زندگی آن تعیین شده و غیر قابل تغییر میباشد.

گواه دیگر در رابطه با سیستم کاست هند را مبنی بر حمایت این ادعا میتوان آورد که داخلی ساختن یا (از خود ساختن) (internalisation) موقف فرمانبرداری نتیجه ی قدرت است. تاثیر معرفی حق رای بر پذیرش اصل هیرارشی توسط کاستهای پایین مثال آن است 24.

24. See, e.g. A.H. Somjee, 'Political Dynamis of a Gujrat Village', Asian Survey 12,7 (July 1972) pp.602-8(24).

سومجی مینویسد که در دهکده ی مورد مطالعه ی وی "در پنج انتخابات پنچایات panchayat موفقانه و متواتر، احترام به سن، همبستگی کاست و گروه مربوطه kin-group، و موقف فامیلی به تدریج کاهش یافته. اصل انتخاباتی که در محور تغییرات ساختاری قرار داشت، از فراز و نشیبهای جدی در تسلسل (continuum)

اجتماعی - سیاسی جامعه‌ی گذشته است. تمام تمایلات حاکم ناشی از سازمان اجتماعی کهن که ساختار سیاست جامعه و گواه نیرومند تر از آن این است که "راه‌های بیرون رفت" را که **Untouchables** برگزیده اند و بویژه پذیرش دستجمعی ادیان دیگر را در نظر بگیرید ۲۵. در دوره‌های مختلف تاریخ این گروهها، اسلام ۲۶، مسیحیت و **بودیسم ۲۷ را پذیرفته اند.**

- موضعگیری آن را در برابر مقامات متأثر میساخت شروع به برگشت نمودند. (ص. 604).
25. Harold R. Isaacs, *India's Ex-Untouchables*, New York: John Day Company, 1964 esp ch. 12, Ways out).
26. *The Encyclopedia of Islam*, ed, B T Lewis et al., new edn. Leiden: Brill, 26. and London: Luzac, 1967, vol. III, pp. 428-9

. زمانی که مسلمانان شهرهای کاست نشین هند را در سده‌های یازدهم و دوازدهم فتح کردند، اصول ایگالیتیر **egalitarian** اسلام تعداد زیاد هندو ان غیر وابسته به کاست و گروه‌های مسلکی را به صفوف اسلام کشانید.

۲۷. تازه‌ترین مورد برگشت دستجمعی **Untouchables** به رهبری B. R. Ambedkar به بودیزم در سال 1956 می‌باشد. در بیانی‌ی مشهور خود وی اظهار داشت: "احترام شخصی من هندویزم را منحل نمی‌سازد... من به شما می‌گویم که مذهب برای انسان است نه انسان برای مذهب... مذهبی که شما را بحیث انسان نمی‌شناسد، یا آب برای نوشیدن نمیدهد، یا اجازه نمی‌دهد وارد عبادتگاه گردید ارزش آن را ندارد که مذهب نامیده شود....." (Harold R. Isaacs, *Untouchables*, p173).

با آنهم مرزهای کاست در واقعیت در داخل سیستم‌های اجتماعی مسیحیت و اسلام حفظ گردیدند (همانجا، ص. ۱۷۱)

زیرا این مذاهب اصول ایگالیتار (تساوی حقوق و حق داشتن فرصت های مساوی) را اعلام داشتند و امید رهایی از تبعیض ناشی از سیستم کاست را بوجود آوردند 28.

بدین گونه به این نتیجه میرسیم که بصورت عمومی میتوان گواه آورد که کاونتر فاکچوال یا برخلاف قضیه ی مورد نظر را مورد حمایت قرار دهد که در تشخیص نوع سه بعدی اعمال قدرت وجود دارد.

گامهایی را میتوان برداشت که در یافت : این چیست که انسان در غیر آن انجام میداد؟

۲۸. با آنهم مرزبندی های کاست در واقعیت در داخل سیستمهای اجتماعی مسیحیت و اسلام حفظ گردیده (همان اثر، ص. ۱۷۱).

در گام دوم چگونه میتوان پروسه یا میکانیزم به اصطلاح اعمال قدرت را بر مبنای دید سه بعدی قدرت شناسایی نمود؟ (من مشکل شناسایی اعمال اوپراتیفی قدرت یعنی مشکل overdetermination را که خود یک بحث طولانی است در این جا مطرح نخواهم نمود.

دید سه بعدی سه مشخصه دارد که برای پژوهشگر درد سرهای جدی میافریند. آنگونه یی که استدلال کردم، اعمال قدرت ممکن است شامل inaction باشد، نه یک عمل قابل نظارت. در گام دوم این عمل ممکن است نا آگهانه باشد (این امکان از نگاه دید دوبعدی ممکن دانسته میشود، مگر این دید همچنان تاکید میورزد که عدم اتخاذ تصمیم خود عبارت از تصمیم میباشد و در غیابت توضیح بیشتر، یک تصمیم غیر آگهانه به تناقض گویی میماند. و در جایگاه سوم قدرت ممکن است بوسیله ی مجامع افراد مانند گروه ها یا نهاد ها اعمال گردد. بیاید این دشواریها را یکی پی دیگری ارزیابی نماییم. نخست فقدان عمل (inaction). در اینجا بار دیگر با فقدان عمل رو در رو هستیم.

در این حالت بازهم رویدادی وجود ندارد. یعنی از nonevent میتوان سخن گفت. در واقعیت امر زمانی که خفه ساختن یک موضوع پوتنسیال، نتیجه ی فقدان عمل است، ما دوگونه nonevent داریم. چنین وضعی را چسان میتوان از نگاه تجربی شناسایی کرد؟ گام نخستی برای پاسخدهی این است که بدانیم (nonevent) فقدان عمل ضرور نیست فاقد مشخصه باشد. ناکامی در اتخاذ یک عمل به یک شیوه ی معین و در یک وضع معین ممکن است نتایج مشخصی داشته باشد، جایی که عملکرد بدان شیوه یک فرضیه ی احتمالی با عواقب معین می باشد. عواقب فقدان عمل به نوبه ی خود، به گونه ی مثال عدم ظهور یک موضوع سیاسی، نیز یک nonevent خواهد بود، موردی که عمل(های) مورد بحث در فرضیه ی پیشین میتوانست به تبارز یا ظهور آن منتهی گردد. دیده میشود که در پرینسپ برقرار ساختن رابطه ی علی در اینجا ممکن است: رابطه میان فقدان عمل کمپنی فولاد امریکا و خاموشی مردم نسبت به آلودگی هوا مثال برجسته ای از چنین موارد است.

دوم عمل ناآگاهانه: چسان قدرت میتواند اعمال گردد بدون آنکه اعمال کننده ی قدرت از آنچه میکند آگاه باشد؟

سودمند خواهد بود تا برخی از تمایزات را در نظر بگیریم (وبه خاطر کوتاه نگهداشتن بحث من اصطلاح عمل

action را به کار می‌برم تا مورد inaction را شامل گردد. یکتعداد راه‌هایی وجود دارد که انسان از آنچه می‌کند می‌تواند نا آگاه باشد. شخص می‌تواند از انگیزه (واقعی) یا مفهوم آنچه وی انجام می‌دهد آگاه نباشد (مانند موارد معیاری (زیگموند فروید)). دوم شخص ممکن است از این که دیگران عمل وی را چسان تعبیر خواهند کرد، آگاه نباشد. و سوم شخصی ممکن است از عواقب عمل خویش آگاه نباشد. شناسایی اعمال نا آگاهانه‌ی قدرت از نوع اولی یعنی مشخصه‌ی توضیحات فروید-گونه در رابطه با تعیین معنا و یا انگیزه‌ی "واقعی" موردی که تعبیرهای پژوهشگر و موضوع مورد پژوهش از هم متفاوت اند، دشواری همیشگی را می‌سازد. این یک دشواری شناخته شده می‌باشد و به تفصیل بر آن بحث شده و ویژه‌ی بحث در مورد قدرت نمی‌باشد.

تشخیص اعمال نا آگاهانه قدرت از نوع دوم به نظر می‌رسد که کدام دشواری مشخصی را بوجود نمی‌آورد. این نوع سوم است که در حقیقت دشواری آفرین است. و این موردی است که توقع نمی‌رود که اجنت (agent) از عواقب عمل خود آگاه بوده باشد. آیا درست است که گفته شود (الف) بر (ب) اعمال قدرت مینماید در حالیکه آگاهی در مورد اثرات (الف) بر (ب) برای (الف) وجود ندارد؟ هرگاه نادیده‌گیری این اثرات بواسطه‌ی (الف) به دلیل ناکامی (چاره‌پذیر) در دریافت دانش مربوطه باشد،

پاسخ هویدا است که بلی میباشد. در حالیکه (الف) نمی توانست اثرات عمل خویش را به دلیل - به گونه ی مثال نبود دانش تکنیکی یا اطلاعاتی بداند، در این حالت سخن گفتن از اعمال قدرت مفهوم خود را از دست میدهد. به گونه ی مثال یک کمپنی دارو سازی را در نظر بگیرید که گفته میشود افراطی ترین قدرت (مرگ و زندگی) را بر مردم از راه بازاریابی برای یک داروی خیلی زیان آور، اعمال مینماید.

ادعای اعمال قدرت بوسیله ی کمپنی نامبرده رد میگردد، هرگاه نشان داده شود که دانشمندان و اداره چیان کمپنی نمیدانستند که اثرات ادویه خطرناک میباشد. آنها میتوانند گامهایی را برای دانستن این موضوع بدارند. از جانب دیگر آیا کمپنی تولید سیگرت این قدرت را اعمال کرده است پیش از اینکه دانسته شود یا حتی فرض گردد که استفاده از سیگرت ممکن است زیان آور باشد؟ روشن است که نه. بر این اساس هنگامیکه گفته میشود قدرت بدون آگاهی - یعنی بدون آگاهی از عواقب یا نتایج اعمال قدرت- اعمال گردیده، میتوان فکر کرد که اعمال کننده یا اعمال کنندگان قدرت نتایج اعمال قدرت را میتوانند معین (پیش بینی) نمایند.

(روشن است که به کرسی نشاندن این فکر پرسشهای بیشتر را بوجود میآورد، زیرا این کار به گونه ی مثال شامل

قضایات تاریخی در مورد حدود نو آوری شناختی یا معرفتی می‌باشد که بوسیله‌ی فرهنگ معین می‌گردد.)

دشواری سوم اعمال قدرت بوسیله‌ی مجامع مانند گروپها، طبقات یا نهادها می‌باشد. دشواری در این رابطه عبارت است از: چه زمانی علیت اجتماعی می‌تواند بحیث اعمال قدرت دانسته شود. به بیان دقیقتر: خط فاصل بین جبر ساختاری (structural determinism) از یکسو و اعمال قدرت از سوی دیگر را چگونه و در کجا می‌توان کشید؟ این مشکل بارها در تاریخ تفکرات مارکس در مباحثات مربوط به determinism و voluntarism مطرح گردیده. به گونه‌ی مثال در مارکسیزم فرانسه بعد از جنگ، بوسیله‌ی Louis Althusser مارکسیست ساختاری و پیروانش یک موضعگیری افراطی ساختاری در برابر تعبیرهای به اصطلاح هومانستی، تاریخی و ذهنی متفکرانی مانند Sartre و Lucien Goldmann و متفکران بعد از آنها Lukács و Korsch (و بیشتر از آنان، افکار هیگل) کسانی که "موضوع" تاریخ برایشان نقش مهم توضیحی دارد، اتخاذ گردید.

از نگاه Althusser افکار مارکس - هرگاه درست درک گردد- بیان کننده "تعیین عناصر یک تمامیت بوسیله‌ی ساختار تمامیت" را بیان میدارد که یک سیستم عینی را با

مستحکمترین اشکال اراده، بوسیله قانون انسجام (مونتائز) و قانون دستگاه خود، بوسیله ی مشخصات درک آن (سیستم) اداره میگردد، " از تناقضات تجربی (empiricist antinomies) پدیده های ذهنی و نیاز های باطنی (interiority)، آزاد ساخت ۲۹. اغلاق این چنین موضعگیری میتواند در مباحثه ی Nicos Poulantzas یکی از پیروان Althusser با Ralph Miliband جامعه شناس سیاسی برتانوی بر سر کتاب میلی باند زیر عنوان The State in Capitalist Society (شماره: { 21 }) با روشنایی دیده شود. به گفته ی پولانتزاس، میلی باند، در درک طبقات اجتماعی و دولت بحیث ساختار های عینی و روابط آنها بمثابه ی یک سیستم عینی از روابط منظم، یک ساختار و یک سیستم که (اجتتها و افراد) آنها به عبارت مارکس "انسان ها" عبارت از حاملان آن میباشند... مشکل داشته است.

29. L Althusser and Balibar I ir, Le Capital (Paris:Maspero , 1968). VI 11.Pp 63-79.

میلی باند بصورت پیگیر این احساس را بدست می‌دهد که برای وی طبقات اجتماعی یا "گروپ‌ها" می‌توانند به گونه‌ی بی‌حیث روابط بین افراد خلاصه گردند، دولت را می‌شود بی‌حیث روابط بین افراد "گروپهای" دانست که دستگاه دولتی را می‌سازند، و در نهایت رابطه میان طبقات اجتماعی و دولت را نیز می‌توان روابط میان "افراد"ی دانست که گروپهای اجتماعی را می‌سازند و افرادی که ترکیب دستگاه دولتی را تشکیل می‌دهند (شماره: {32} ص.70).

پولانتزاس ادامه می‌دهد:

برای من چنین بنظر می‌رسد که این تصور از مشکلی منشأ می‌گیرد که در تعالیم مارکسیستی به تکرار بازتاب یافته است. بر بنیاد این معضله، "انسان‌ها" آن‌گونه‌ی بی‌حیث که مارکس می‌پنداشت بمثابه‌ی حاملان یا انتقال دهندگان وضع یا یک فاکت عینی دانسته نمی‌شوند، بلکه بی‌حیث اصل اساسی سطوح جامعه بمثابه‌ی یک کل تلقی می‌گردد. این مشکل عبارت است از مشکل اکتورهای اجتماعی، مشکل افراد بی‌حیث منابع عمل اجتماعی. بدین‌گونه تحقیق سوسیولوژیک در نهایت نه به مطالعه‌ی مشخصه‌های عینی که انقسام اجنت‌ها به طبقات و تضاد بین این طبقات را تعیین مینماید، بلکه به جستجو توضیحات نهایی منتهی می‌گردد که در انگیزه‌ی عمل اکتورهای انفرادی وجود دارند (ص.70).

میلی باند در پاسخ به پولانتزاس مینویسد که:
 پولانتزاس در این رابطه یکجانبه فکر میکند و اینکه در نا
 دیده گیری ماهیت ایلیت دولتی خیلی به پیش میرود که
 حتی آن را گویا نادیده میگیرد. تاکید ویژه ی وی بر "
 روابط عینی" میرساند که هر آنچه دولت در کدام مقطع
 زمانی یا همیشه انجام میدهد بصورت کامل بوسیله ی این
 "روابط عینی" تعیین میگردد: به عبارت دیگر محدودیت
 های ساختاری structural constrains سیستم آنقدر کشنده
 اند که گردانندگان دولت را به کارمندان و اجرا کنندگان
 محض پالیسی هایی بر میگرداند که بوسیله ی "سیستم" بر
 آنان تحمیل میگردند (شماره: { 22 } ص. 57). میلی باند
 می افزاید که پولانتزاس مفهوم "ساختار های عینی" و
 "روابط عینی" را با طبقه ی "حاکم" جاگزین ساخته و
 تحلیل وی مستقیماً به یکنوع جبر ساختاری و یا بهتر
 گفته شود به (structural supper-determinism)

میرسد که ارزیابی سالم روابط دیالکتیک بین دولت و
 سیستم را ناممکن میسازد ۳۰" (ص. 57).

۳۰. مباحثه پولانتزاس و میلی باند در (Urry) و (Wakeford)، (شماره ۳۵
 دوباره نشر گریده. این مباحثه بوسیله ی Ernest L. aclau) در
 (Economy and Society)، (فبروری ۱۹۷۵) مورد بحث قرارداده
 شده است و بوسیله پولانتزاس در شماره ۹۵ سال ۱۹۷۶ در (New
 Left Review) ادامه یافت.

نخستین سخنی که در مورد این مباحثه باید گفت این است که دورستگی / دایکاتومی جبرساختاری و اندیویدوالیزم میتودولوژیک پولانتزاس - بین " پروبلماتیک | خود وی و " اکتور های اجتماعی"، افراد بحيث منبع عمل اجتماعی-گمراه کننده است. اینها تنها دو امکان موجود نیستند. این موضوع تحقیق سوسیولوژیک نیست که " در نهایت به کواوردنیتهای عینی یا به انگیزه های عمل اکتورهای انفرادی" منتهی گردند. چنین پژوهشی باید روابط پیچیده میان هردو را با صراحت ارزیابی نماید و این حقیقت را بپذیرد که افراد در گروپها و سازمانها بصورت یکجایی و در برابر همدیگر عمل میکنند، و توضیح رفتار و عمل متقابل interaction آنان فکر نمی شود که تنها به انگیزه های فردی آنان بتواند خلاصه گردد.

دومین نکته قابل اظهار در مورد مباحثه ی این دو دانشمند این است که این مباحثه بر تمایز ذهنی مهمی میچرخد. کاربرد فرهنگ لغات قدرت در رابطه با روابط اجتماعی به معنای صحبت در مورد اجتهای انسانی است- که بصورت یکجا یا جداگانه در گروپها یا سازمانها، از راه عمل یا غیر آن - بصورت چشمگیر افکار یا کردار دیگران را متاثر میسازند- بخصوص به شیوه یی که برخلاف منافع آنان است. هرچند اجنت ها در محدوده ی تعیین شده تو سط ساختارها فعالیت مینمایند، دارای خود

مختاری نسبی میباشند و میتوانند به گونه دیگر عمل نمایند. هرچند آینده اگر کاملاً باز هم نیست، بصورت کامل مسدود نیز نمیشد (و در واقعیت درجه ی باز بودن آن خود بوسیله ی ساختار تعیین میگردد. ۳۱) این مطلب را با آنچه Wright Mills بیان میدارد مقایسه نمایید:

. در جوامعی که ابزار قدرت غیر داوطلبانه و غیر متمرکز میباشد، تاریخ عبارت است از سرنوشت. اعمال تعداد بیشمار افراد محیط شان را تغییر میدهند، و بتدریج در مجموع ساختار جامعه را بصورت کل تغییر میدهند. این تغییرات - جریان تاریخ- در قفای انسان ادامه میابد.

'History is drift, although in total; 'men make it' .

یعنی تاریخ ، هرچند انسان آن را میسازد، عبارت است از سیرمجموعی تغییرات .

۳۱. این مطلب را با آنچه رایت میلز بیان میدارد مقایسه نمایی. سرنوشت سیمای ویژه ای از ساختار اجتماعی است. پیمانه ای که میکائیک های سرنوشت تکنیک های تاریخ سازی را میسازند خود مشکل تاریخی میباشد.

اما در جوامعی که ابزار قدرت از نگاه گوناگونی فراوان و متمرکز اند چند فردی ممکن است در ساختار تاریخی چنان قرار گرفته باشند که تصامیم آنان در رابطه با استفاده از این ابزار ممکن است شرایط ساختاری را که اکثریت در آن زندگی مینمایند، تغییر دهند. چنین ایلیت‌ها اکنون تاریخ میسازند" در شرایطی که در مجموع بوسیله آنان گزیده نشده‌اند، اما در مقایسه با دیگران و دوره‌های دیگر در تاریخ بشری و این شرایط کمتر همه گیر به نظر می‌آید... (شماره: {24} ص ص 21-2).

به بیان کوتاه در سیستمی که با جبر ساختاری کامل مشخص می‌گردد، جایی برای قدرت وجود نخواهد داشت.

در این شکی وجود ندارد که بدیل یا آلترناتیف تعریف "قدرت" از نظر جبر ساختاری همیشه وجود دارد. این راهی است که پولانتزاس در کتاب خود به نام "قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی" (شماره: 33) در پیش گرفته است. وی درک خود را از قدرت چنین تعریف مینماید: ظرفیت یک طبقه‌ی اجتماعی برای تحقق منافع مشخص عینی طبقه (ص 104). وی استدلال مینماید که این تعریف "به اثرات ساختار بر روابط تصادم بین فعالیتهای سیاسی طبقات مختلف در "مبارزه" اشاره میکند". به عبارت دیگر قدرت در سطوح ساختارها موقعیت ندارد، بلکه عبارت است از تاثیر درهم آمیزی این سطوح ... (ص 99).

روابط طبقات " در هر سطح روابط قدرت اند": قدرت همچنان تنها مفهومی است که تاثیر مجموع ساختارها را در روابطه با فعالیت های طبقات مختلف در حال تصادم نشان میدهد (ص. 101).

اما این انحلال ادراکی قدرت در جبر ساختاری تنها به هدف پوشانیدن تمایز مهمی میتواند باشد که از نگاه تیوریتیکی انجام آن ضروری میباشد و در ادبیات مربوط به قدرت بیان گردیده است. استدلال من این است که تشخیص پروسه ی معینی بمثابه ی " اعمال قدرت" نه به حیث یک قضیه ی جبر ساختاری (Structural determination) به معنای آن است که اعمال کننده یا اعمال کنندگان قدرت میتوانند به گونه ی دیگر عمل نمایند. در صورت اعمال کولکتیفی قدرت از سوی یک گروه یا نهاد و از این گونه ، به معنای آن است که اعضای گروه یا نهاد اجتماعی میتوانند متحد یا منسجم گردند تا به گونه ی دیگر عمل نمایند. به کرسی نشان دادن این ادعا، و کلید حل دو مشکل اخیر شامل شناسایی پروسه ی اعمال قدرت در رابطه میان قدرت و مسوولیت نهفته است ۳۲.

۳۲. در رابطه با این موضوع به بحث ارزشمند ویلیام کانولی (William Connolly در مورد قدرت در کتاب وی زیر نام (The Terms of Political Discourse) چاپ (Boston: D.C. Heath) مراجعه نمایید

دلیل اینکه چرا شناسایی چنین عملی شامل این فرض باشد که اعمال کنندگان میتوانند به گونه دیگر عمل نمایند - و وقتی آن‌ها از نتایج عمل و یا فقدان عمل (inaction) شان نا آگاه اند آنها می‌توانستند عواقب آن را پیشبینی نمایند، این است که داشتن قدرت در عین زمان داشتن مسوولیت (قسمی یا کلی) نتایج معین میباشد. موضوع تعیین محل قدرت به معنی تعیین مسوولیت عواقبی است که در نتیجه ی عمل کرد یا عمل نکردن اجنت‌های معین بوجود می‌آیند. ما نمی‌توانیم در مورد مسوولیت و موضوع شناسایی مسوولیت کولکتیوی در این جا به بحث پردازیم: این موضوع کمتر از آن مفکوره‌ها پیچیده (و قابل منازعه) نیست که در این رساله بران مکث گردیده و ما در اینجا نیز نه میتوانیم موضوع اساسی تیوریتیکی (و غیر تجربی) را در رابطه به این که چگونه میتوان تعیین نمود که جبر ساختاری در کجا پایان میابد و قدرت و مسوولیت در کجا آغاز میگردد، مورد بحث قرار دهیم. اما در پایان مهم است که تذکر داده شود که C. Wright Mills روابط بین این دو مفهوم را که من در دفاع از آنها استدلال کرده‌ام در تمایزی که بین سرنوشت fate و power انجام داده، درک مینماید.

"درک جامعه شناسانه وی از سرنوشت ، به گفته ی خودش،" با رویدادهای تاریخ ارتباط دارد که فراتر از کنترل هر حلقه و گروه افراد قرار دارد که

1) که بصورت کافی اند که بتوان آنها را شناخت

2) بصورت کافی نیرومند اند که با در نظر داشت عواقب تصمیم بگیرند و

3) در موقعیتی قرار داشته باشند که عواقب را پیشبینی نمایند و بخاطر آن حوادث تاریخی مسوول و قابل پاسخدهی شناخته شوند (شماره: {24}، ص. 21). ۳۳

رایت میلز به نفع تعلق قدرت به آنانی استدلال مینماید که توانمند اند تغییراتی را به نفع اقشار وسیع جامعه بوجود آورند و این کار را نمی کنند. وی ادعا میکند که " اکنون از نگاه سوسیولوژی واقعینانه، از نگاه اخلاقی عادلانه و از نظر سیاسی مناسب است از مردان قدرت سوال گردد و آنان مسوول جریان حوادث معین قلمداد گردند (ص. 100).

۳۳. به نقل از ویلیام کانولی از اثر وی زیر نام (The Terms of Political

نتیجه گیری

دید یک بعدی قدرت یک پارادایم روشن را برای بررسی رفتاری / سلوک‌گرایانه قدرت تصمیم‌گیری بوسیله ی بازیگران سیاسی بدست می‌دهد. مگر این دید بایس **bias** ذاتی سیستم سیاسی را با خود حمل میکند و راه هایی را که اجندای سیاسی از آن راه ها کنترل می‌گردند، نمی بیند.

دید دو بعدی قدرت راهی را نشان می‌دهد که این بایس **bias** و راه های کنترل را ارزیابی مینماید. مگر این راه ها را خیلی باریک می پندارد: این دید فاقد یک دورنمای سوسیولوژیک است که در چهارچوب آن نه تنها قدرت تصمیم‌گیری بلکه قدرت عدم اتخاذ تصمیم و هم‌چنان راه های خفه سازی تصادمات لاتینت را در داخل جامعه بتوان بررسی کرد. چنین ارزیابی یکتعداد دشواریهای مهمی را بوجود می‌آورد.

این دشواریها جدی اند نه بزرگ ۳۴!

۳۴. بر این دشواری ها Alan Bradshaw در " Steven Lukes' of

" A critique Power: A Radical View

نشر شده در شماره 10 سال 1976 (ص ص 121-27) نشریه ی سوسیولوژی پا فشاری گردیده و بوسیله نگارنده این رساله زیر عنوان "

این دشواری ها به یقین از ما نمیخواهند که دید سه بعدی قدرت را تنها میتافیزیک یا ایدیولوژیک بدانیم. نتیجه گیری من در چند عبارت کوتاه این است که ارزیابی ژرفتر از روابط قدرت ممکن است - تحلیلی که هم ارزشی (value laden)، تیوریتکی و هم تجربی باشد. اثر J. P. Goventa زیر نام:

Quiescence and Rebellion in an Appalachian Vally',
Power and powerlessness:

راکه تیزس دکترای گووینتا میباشد و در کتابخانه ی Bodleian در آکسفورد قرار دارد، بحیث مثال خوبی از چنین بررسی میتوان مطالعه کرد ۳۵.

Reply to Bradshaw " در همان شماره (ص ص 129-32) مورد بحث مجدد قرار داده شده است.
۳۵.

J.P. Goventa Power and Powerlessness: Quiescence and Rebellion in an Appalachian Vally', thesis presented for degree of Doctor of Philosophy. Deposited at Bodleian Library, Oxford.

موضوعگیری منفی‌گرایانه در برابر امکان چنین بررسی غیر قابل پذیرش می‌باشد. آنگونه ای که Frey نگاه داشته است (شماره: {14} ص. 1095)، چنین منفی‌گرایی به این گفته منتهی می‌گردد که: 'زمانی که با مساعی اندکی بیشتر بتوانیم چیز هاراچنان سازیم که ناممکن به نظر آیند، چرا آنها را بگذاریم مشکل باشند؟'

پایان


 references

1. Hannah Arendt, *On Violence* (London: Allen Lane, The Penguin Press, 1970). A characteristically stimulating essay, advancing an interestingly idiosyncratic concept of power.
2. Peter Bachrach and Morton S. Baratz, 'The Two Faces of Power', *American Political Science Review*, 56 (1962) pp.947-52. A brilliant and by now classical contribution to the literature.
- 3— ' Decision and Nondecisions: An Analytical Framework', *American Political Science Review*, 57(1963) pp.641-51. A crucial further development of the above.
- 4---, *Power and Poverty. Theory and Practice* (New York: Oxford University Press, (1970).The first, theoretical part incorporates and develops the two foregoing items) toning down the potentially three-dimensional implications of the second); the second part is an empirical study of the politics of poverty and race relations in Baltimore.
5. Isaac D.Balbus, ' The concept of Interest in Pluralist and Marxian Analysis', *Politic and society*, 1 (1971) pp.151-77. Rlates he subjective definition of ' interest' used bu pluralists to classical Liberalism and

argues for the explanatory and normative superiority of Marxian class analysis.

6. Samuel Beer, *Modern British Politics* (London:Faber,1965). Gives an alternative, two-dimensional account of power in the British Labour Party to that of McKenzie[19], stressing power over the agenda of party policy.

7. Roderick Bell, David V. Edwards and Harrison Wagner(eds), *Political Power: A Reader in Theory and Research* (New York: The Free Press; London: Collier-Macmillan,1969). A very useful collection, reprinting, inter alia, Bachrach and Baratz [2, 3], Dahl [10, 11], part of Polsby[30] and Parsons[28].

8. William E. Connolly, 'On "interests" in politics', *Politics and Society*, 2(1972) pp.459-77. A valuable discussion of alternative efforts to elucidate the descriptive criteria of 'interests', including a thought-provoking account of 'real interests'.

9. Mathew A. Crenson, *The Un-Politics of Air Pollution: A Study of Non-Decisionmaking in the Cities* (Baltimore and London:The Johns Hopkins Press, 1971). A very intelligent and ingenious empirical application of the two-dimensional view of power, together with certain elements of the three-dimensional view.

10. Robert A. Dahl, 'The concept of Power', *Behavioral Science*, 2 (1957) pp.201-5. Dahl's first, rather crude effort to define and operationalise 'power'.
11. - 'A Critique of the Ruling Elite Model', *American Political Science Review*, 52(1958) pp.463-9. Argues that the ruling elite hypothesis can be strictly tested only if the alleged elite is 'well defined' and has preferences which regularly prevail over opposition in key political decisions.
12. ---, *Who Governs? Democracy and Power in an American City* (New Haven and London: Yale University Press, 1961). The classical 'pluralist' study. A finer, subtler work than its critics and defenders might suggest, partly because it contains the evidential basis for criticizing its conclusions.
13. Ralph Dahrendorf, *Class and Class Conflict in Industrial Society* (London: Routledge & Kegan Paul, 1959). Offers a 'coercion theory of social structure' and focuses on authority relations in imperatively co-ordinated associations where there are antagonistic socially structured 'objective' interests.
14. Frederic W. Frey, 'Comment: On Issues and Nonissues in the Study of Power', *American Political Science Review*, 65 (1971) pp.1081-101. A careful, probing article (in reply to Wolfinger [23]) which argues for the researchability of nonissues.

15. W. B. Gallie, 'Essentially Contested Concepts', *Proceedings of the Aristotelian Society*, 56 (1955-6) pp.167-98. Expounds the idea of there being concepts whose application is inherently a matter of dispute.
16. Anthony Giddens, ' "Power" in the Recent Writings of Talcott Parsons', *Sociology*, 2 (1968) pp.257-72. An incisive critique of Parsons [26, 27, 28] for simply setting aside or ignoring the main points at issue between integration and coercion theory.
17. Antonio Gramsci, *Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci*, ed, and trans, Quintin Hoare and Geoffrey Nowell-smith (London: Lawrence & Wishart, 1971). A full selection of Gramsci's writings on history, politics and philosophy, including his thoughts on the exercise of power by means of ideological 'hegemony'.
18. Lewis Lipsitz, 'On Political Beliefs: The Grievances of the Poor', in *Power and Community: Dissenting Essays in Political Science*, ed. Philip Green and Sanford Levinson (New York:Random House, Vintage Books, 1970) A subtle discussion of 'political silence', focusing on unarticulated and latent grievances.
19. R. T. McKenzie, *British Political Parties: The Distribution of Power within the Conservative and Labour Parties*, 2nd rev.edn. with new chapter on

events since 1955 (London:Heinemann, Mercury Books edition, 1964) Argues, on the basis of the one-dimensional view, that 'the distribution of power within the two major parties is the same' (p.635)-namely, pyramidal.

20. Richard M. Merelman . ' On the Neo-Elitist Critique of Community Power'. *American Political Science Review* , 62)1968)pp.4510-50. A lively attack on the idea of decision-making and ' the fals consensus agreement' and a defence of a decisional methodology and pluralist premises.

{21} Ralph Miliband. *The State in Capitalist society*. (London:Weidenfield & Nicolson. 1969). A study of ' The fast inflation of the state's power and activity in the advanced capitalist societies'.(P.1) Including an analysis of various agencies of legitimation, such as parties, the mass media and education.

{22}..... 'The Capitalist State: Reply to Nicos Poulantzas'. *New Left Review*. 59, (Jan-Feb 1970).Pp. 53-60. Spirited Reply to Poulantzas {30} which accuse him of ' structural- super determinism' and argues that ' the state elite is involved in a far more complex relationship with ' the system' and with society as a whole than Poulantzas scheme allows'(P. 57).

{23}----- Review of Poulantzas{34}, *New Left Review*, 82 (Nov-Dec 1973) P.p. 83-92.

{24} C. Wright Mills, *The Causes of World War Three* (London: Secker & Warbig, 1995). Contains some provocative thoughts on the historically relative and structural determined) distinction between 'fate' and power and on the relation between power and responsibility.

{25}. Peter Morriss. 'Power in New Haven': A reassessment of "Who Governs?" , *British Journal of Political Science*, 2(1972)Pp.457-65. A useful [Discussion of Dahl {12}].

{26} Talcott Parsons, 'The distribution of Power in American Society' , *World Politics*. 10. (Oct-1957)Pp. 123-43. A review article of C. Wright Mills' *The Power Elite* (New York: Oxford University Press 1956). In which Parsons first elaborated his consensual concept of power and criticized the 'zero-sum' concept as 'misleading and one-sided'.

{27}....., 'On the concept of Influence' , *Public Opinion* (Quarterly), 27 (1963)Pp. 27-62.

{28}....., 'On the concept of political Power' , *Proceeding of the American Philosophical Society*, 107-(1963)_Pp.232-62. The two fullest elaborations of Parsons, layter view of power.

{29}....., *Sociological Theory and Modern Society* (New York: The Free Press London: Collier Macmillain. (1967). Rep;roduces Parsons {27, 28} as well as other relevanty essays.

{30} Nilson W. Polsby, *Community Power and Political Theory* (New Haven And London: Yale University Press 1963). An examination of community literature which attacks 'stratification writers' and defends a decisional methodology, testable theory and pluralist conclusions.

{31}...., 'COMMUNITY: The Study of Community Power', *International Encyclopedia of the Social Sciences*, vol.3 (New York: Macmillan and Free press, 1968) Pp.157-63. A survey of method, findings and interpretations which mentions but does not acknowledge de force of the critical point that 'an ongoing political system can be regarded as a stacked deck of cards' (P..116).

{32} Nicos Poulantzas, 'The problem of the Capitalist States', *New Left Review*, 58.(Nov-Dec 1969) Pp. 67-78. A critique of Milioband{21}, accusing it. Inter alia, of being 'unduly influenced by the methodological Principles of the adversary'(P.70) in focusing on social actors rather than on objective structures.

{33}...., *Political Power and Social Classes* translation ed. Themoty O' Hagan (London: N. L. B. and Sheed 7 Ward, 1973), An abstract and vconceptual analysis à La Althusser, of the position and function of the Styatye under capitalism, which dissolves 'powedr' into a form of structural determinism.

{34} E. E. Schattschneider, *The semi-sovereign People: A Realist View of democracy in America* (New York: Holt, Reinhart & Winston, 1960).
 Thye Locus Classicus for thye notion of 'mobilization of bias'.

{35} John Urry and John Wakeford(eds), *Power in Britian: Sociological Readings* (London:Heinemann Educational Books, 1973). A useful collection of articles, empirical and theoretical, including the Poulantzas- Miliband debatge.

{36} d. m. white, 'The Problem of Power' , *British Journal of Political Sciences*, 2(1972).Pp.479-90.
 A useful clarifying discussion which argies against the possibility of a uyniversally satisfactory account of the meaning of ' power' and analyses it as a form of a significant affectting.

{37} Raymond E. Wolfinger. ' Nondecisions and the study of Local Politics,' *American Political Science Review*, 65 (1971). Pp.10763-80. A rather diffused defence of decisionism and pluralism asnd a further attack on the study of non-decisionmakin concluding with sceptocism abot the possibility of investigating ' powder structures' at all.

{38}....., 'Rejoinder to Frey's "comment"', *American political science Review*, 65 (1971).Pp.1102-4. A one-dimensional response to a two dimensional critique.